

مکاشفہ

# مسیح بہترین است

ریچارد سبیز





ابه نام او و برای او ا

**Christ Is Best: Or, St Paul's Strait**  
Copyright 2012 by Richard Sibbes  
Published by The Banner of Truth Trust  
3 Murrayfield Road, Edinburgh EH12 6EL, UK  
P.O. Box 621, Carlisle, PA 17033, USA  
Translated into Farsi by Revelation Ministries Inc.  
Farsi ISBN: 979-8-9856279-6-1



مسج بہترین است

# مکاشفه

نشر مکاشفه

مسیح بهترین است

نویسنده: ریچارد سینز

ترجمه: گروه مترجمان

سرپرستار: نیما علیزاده

نوبت چاپ: اول، ۲۵ دسامبر ۲۰۲۵، دی ۱۴۰۴

شابک: ۹۷۹-۸-۹۸۵۶۲۷۹-۶-۱

همه حقوق متعلق به خدمات مکاشفه است

نقل از کتاب با ذکر ماخذ مجاز و هر گونه بهره‌برداری دیگر

منوط به اجازه کتبی از ناشر است.



WWW.MOKASHEFEH.COM

مسج بہترین است

یا  
کشمکش پولس قیس

ریچارد سینز



## فهرست

یادداشت ناشر | ۱۳

پیشگفتار | ۱۹

مسیح بهترین است، یا کشمکش پولس قدیس | ۲۳

ریچارد سینز (۱۶۳۵-۱۵۷۷) | ۶۹

«زیرا بین این دو سخت در کشمکشم: چرا که آرزو دارم رخت از این جهان بربندم و با مسیح باشم، که این به مراتب بهتر است؛ اما ماندنم در جسم برای شما ضروری تر است.»

(فیلیپیان ۱: ۲۳-۲۴)

به سبب جوانی‌ات، از وسوسه‌ها و دام‌ها برحذر باش؛ و بالاتر از همه، مواظب باش که در استفاده از دارایی‌ات خویشتندار باشی و به جماعت نیکو وصل شوی، اگرچه ممکن است به تو لقب پیوریتن را بدهند و مسخره‌ات کنند، اما اهمیتی نده، بلکه شاد و خوشحال باش، زیرا کسانی که مورد تمسخر و تحقیر این دنیای بی‌خدا و عبث قرار می‌گیرند و به آنها لقب پیوریتن یا افراطی داده می‌شود، تو را در جمع خود می‌پذیرند. همچنین باید بگویم، وقتی در این نقطه از زندگی قرار دارم، همان‌طور که مرا می‌بینی، زیر آسمان؛ روحم با هیچ چیزی آرام نمی‌گیرد، به جز کسانی که به آنها لقب مذهبی می‌دهند. آنها افرادی هستند که می‌توانند در زمان مناسب روح خسته را التیام بخشند و من با تجربه این را یافته‌ام...

آخرین سخنان آسمانی پیش از رحلت باشکوه جان،  
مباشر کُنت در کِنمور



## یادداشت ناشر معرفی پیوریتن‌ها

پیوریتن‌ها، اعضای جنبش اصلاحات مذهبی، معروف به پیوریتنیزم بودند که در اواخر قرن شانزدهم، هم‌راستا با جنبش اصلاحات در کل اروپا، در کلیسای انگلستان به وجود آمدند. پیوریتن‌ها که اکثریت کالوینیست بودند، باور داشتند که کلیسای انگلستان بسیار شبیه کلیسای کاتولیک رومی است و باید از مراسم و اعمالی که ریشه در کتاب مقدس ندارند، اصلاح شود. به همین دلیل در سال ۱۶۶۲ پارلمان انگلستان حکم معروفی به نام «قانون یکپارچگی»<sup>۱</sup> را

---

۱. Act of Uniformity؛ قانونی که در سال ۱۶۶۲ توسط پارلمان انگلستان وضع شد تا فعالیت همهٔ کلیساها همان‌طور باشد که کلیسای انگلستان ترجیح می‌دهد.

برای کنترل کلیساها وضع کرد، طبق این حکم همهٔ شبانان برای ادامهٔ خدمت باید آن را امضا می‌کردند. بر اساس این قانون، همهٔ کلیساها ملزم به اجرای مراسم کلیسایی خود به یک شکل و آن‌طور که کلیسای انگلستان دیکته می‌کرد بودند. حدود دو هزار پیوریتن این حکم را امضا نکردند و همین باعث شد تا از منصب کلیسایی خود اخراج شوند. این واقعه معروف به «اخراج بزرگ»<sup>۱</sup> است.

پیوریتن‌ها عالمانی بسیار جدی و مصمم بودند که باور داشتند برای اجرای این اصلاحات از طرف خدا ماموریت دارند. به قول جان میلتن، شاعر و نویسندهٔ معروف انگلیسی: «پیوریتن‌ها اصلاح‌کنندهٔ اصلاح‌گران بودند.»

دربارهٔ پیوریتن‌ها باورهای اشتباهی وجود دارد و سعی شده که از آنها تصویری تاریک، خشن و عبوس ارائه شود، اما در واقعیت پیوریتن‌ها افرادی بسیار تحصیل‌کرده، خوش‌پوش، شاد، متشخص و دانا بودند.

متأسفانه پیوریتنیزم به خاطر فشارها و جفاهای بیش از حد، خیلی دوام نداشت. دورهٔ پیوریتن‌ها را می‌توان بین ۱۵۳۰ تا ۱۶۶۰ میلادی در نظر گرفت. زندگی‌نامه‌ها و نوشته‌های آنها حاکی از آن است که این افراد، حقیقتاً گروهی خاص در تاریخ مسیحیت بوده‌اند. آنها به معنای واقعی، مسیحیان بالغی

---

۱. Great Ejection؛ حدود دو هزار پیوریتن به دلیل مخالفت و امضا نکردن «قانون یکپارچگی» از کلیسا اخراج شدند.

بودند که برخلاف مسیحیت عصر ما به دنبال شهرت، مقام، پول، موفقیت و خودمحوری نبودند. آنها به راستی ابرائسان و قهرمانان ایمان مسیحی بودند. انسان‌های بزرگی که به درستی خدای بزرگی را خدمت می‌کردند. آنها فقط شنوندگان کلام نبودند، بلکه فارغ از چالش‌ها و جفاها، عمل‌کنندگان کلام بودند. وفاداری و جدیت نسبت به کتاب مقدس، الهیات عهد، مسیح محوری، قداست و جلال خدا، از برجسته‌ترین و بنیادی‌ترین تأکیدات پیوریتن‌ها می‌باشد.

موعظات و تعالیم پیوریتن‌ها بسیار کاربردی و عمیق هستند و مسیحیان قرن بیست و یکم از این تعالیم می‌توانند بهره‌ی فراوانی ببرند. به قول سینکلر فرگوسن<sup>۱</sup>: «مطالعه آثار پیوریتن‌ها که معروف به طیبیان روح هستند؛ به مانند ورود به دنیایی بسیار غنی از الهیات روحانی است، برای فکر و قلبی که همواره در پی کاوش درون خود است. پیوریتن‌ها با فیض، قلب شما را تسخیر و تبدیل می‌کنند و شما را با مشاوره‌های حکیمانه در زندگی راهنمایی می‌نمایند.»

به دلیل اهمیت و ارزش متون پیوریتن‌ها، «سازمان خدمات مسیحی مکاشفه» در راستای ترویج تعالیم صحیح و مجهز کردن کلیسای فارسی‌زبان، بر آن شد تا این سری کتابچه‌های ارزشمند از پیوریتن‌ها را ترجمه و منتشر کند.

این سری کتابچه‌ها معروف به «پیوریتن‌های جیبی»

(Pocket Puritans) هستند. این مجموعه، هرچند کوچک اما بسیار عمیق و کاربردی می‌باشند و تا امروز میلیون‌ها مسیحی را در ابعاد مختلف زندگی مسیحی‌شان کمک کرده‌اند.

### درباره کتاب حاضر

کتاب «مسیح بهترین است»<sup>۱</sup> اثر ریچارد سیبز<sup>۲</sup> (۱۵۷۷-۱۶۳۵) تفسیری از فیلیپیان ۱: ۲۳-۲۴ است. سیبز، پیوریتنی عمیق و سخنوری عالی که از همان سن کودکی عاشق کتاب بود و همین عشق به مطالعه، او را بر آن داشت تا برخلاف خواست پدر مسیحی‌اش، از حرفه خانوادگی خود یعنی چرخ‌سازی دست بکشد و در هجده سالگی برای تحصیل به دانشکده یوحنا ی قدیس<sup>۳</sup> در کمبریج برود. موعظات شخصی به نام پُل پینز<sup>۴</sup> باعث شد تا او در بیست و شش سالگی به مسیح ایمان آورد و خود تبدیل به واعظی مهم در میان پیوریتن‌ها شود. شهرت سیبز، در موعظات عالی و مسیح‌محور است. او در بین تمام پیوریتن‌ها به عنوان واعظی حکیم و شجاع معروف بود و تا به امروز، بسیاری از مسیحیان همچنان از موعظه‌های او بهره می‌برند.

این کتاب شرح می‌دهد که چرا پولس رسول نه تنها از مرگ

1. Christ is Best

2. Richard Sibbs

3. St. John's College

4. Paul Baynes

نمی ترسید، بلکه آن را ترجیح می داد تا بتواند با مسیح باشد. پولس می گوید مرگ بسیار بهتر از ادامه دادن در این جسم و دنیای ملعون و سقوط کرده در گناه است. سیبیز با درایت به این موضوع می پردازد که چگونه می تواند چنین متقاعد شود که وقار و افتخار زمینی چه اهمیتی دارد؟ تمام این امور صرفاً سایه هایی گذرا از نیکویی حقیقی می باشند. «توراه حیات را به من خواهی آموخت؛ حضور تو کمال شادی است، و به دست راست تو لذتها تا ابد الآباد.»

سیبیز ادامه می دهد که دلیل اشتیاق پولس برای رفتن از این دنیا آن بود که او می دانست آسمان بسیار بهتر از این زندگی است. در اینجا شادی و غم با هم هستند اما در آسمان جایی که مسیح حضور دارد، برای مقدسین اشک و اندوهی نخواهد بود.

سیبیز می گوید پولس رسول اشتیاقش را به امور و اموال دنیوی رها کرده بود. بنابراین، برای او، آرزوی بودن با مسیح طبیعی و آسان بود، زیرا او غلاطیان ۶:۱۴ را زندگی می کرد: «دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا.» اگر یک مسیحی به این نقطه برسد، مرگ برای او سهل و آسان می شود. کسانی که دل به این دنیا بسته اند، نمی توانند بودن با مسیح را آرزو کنند.

سیبیز می گوید دلیل اصلی اعتماد پولس، قداستی بود که از کار مسیح روی صلیب به او رسیده بود تا او در برابر خدا، بی گناه حاضر شود. یکی از ارزشمندترین چیزهایی که انسان

می‌تواند داشته باشد، همین است که بتواند با وجدانی آسوده و آماده به سراغ مرگ برود. یک وجدان گناهکار در مواجهه با مرگ ترس خواهد داشت، زیرا که آمادگی روبه‌رو شدن با خالق خود را در گناه ندارد.

باعث خرسندی است که در «نشر مکاشفه» می‌توانیم پیوریتن‌ها را به جامعه مسیحی فارسی‌زبان معرفی و در شناخت این مقدسین و نوشته‌های آنها گامی برداریم. باشد که مطالعه این مجموعه شانزده جلدی در کنار بقیه متون منتشرشده توسط «سازمان خدمات مسیحی مکاشفه» باعث روشنگری ذهن و ضمیر مخاطبان شود تا همه خوابیدگان از خواب غفلت بیدار شده و برای جلال خدا، مانند بالغان در روح، زندگی و رفتار کنند. آمین.

نیما علیزاده

شبان و مؤسس «خدمات مسیحی مکاشفه»

## پیشگفتار

اگر احساس می‌کنید زندگی مسیحی شما تهی و خالی از لذت شده است، از صمیم قلب آثار الهام‌بخش ریچارد سیبیز (۱۵۷۷-۱۶۳۵) را به شما پیشنهاد می‌نمایم. هر یک از آثار او بی‌تردید می‌تواند سودمند باشد، اما با مطالعه این کتاب کوتاه می‌توانید طعم نوشته‌های او را بچشید.

«مسیح بهترین است» در آغاز، موعظه‌ی مراسم خاکسپاری بود که سیبیز آن را موعظه می‌نمود، تا درباره‌ی کشمکش‌های پولس در (فیلیپیان ۱: ۲۳-۲۴) سخن گوید: «آیا پولس ترجیح می‌داد بمیرد و بتواند با مسیح که بهترین است باشد و یا ترجیح می‌داد به زندگی خود در این جهان ادامه دهد تا بتواند بیشتر کلیسای مسیح را بنا کند؟» در این موعظه سیبیز نشان

می‌دهد که ایمان حقیقی در مقابل یک مذهب مرده، چقدر زیباتر و متفاوت‌تر است. در مذهب مرده، شخص ممکن است به سادگی دربارهٔ دریافت فیضی مانند رسیدن به بهشت سخن گوید. پولس چنین نمی‌کند. او به جای اینکه مایل باشد از دنیا برود و در بهشت باشد، می‌گوید مایل است برود تا با مسیح باشد. همان‌طور که سیبزر اشاره می‌کند، بهشت بدون مسیح، بهشت نیست. به زبان دیگر، ایمان حقیقی به معنی راه یافتن به یک ساختار نجات‌انزاعی (حتی اگر بهایش توسط مسیح پرداخته شده باشد) نیست، بلکه ایمان حقیقی قبل از هر چیز به این معناست که روح، ما را هدایت نماید تا مسیح را بشناسیم، محبت نماییم و او را بطلبیم.

دانستن این حقیقت به ما نشان می‌دهد که سیبزر چگونه شبان و واعظی بوده است. سیبزر نیز مانند پولس رسول مایل بود در مخاطبان خود چیزی فراتر از رفتارهای راستین و تسلط بر انجیل را پرورش دهد. او گفته است: «مسئلهٔ اصلی جان آدمیان، تمایلات و آرزوهای اوست.» در حقیقت «هیچ چیز به اندازهٔ تمایلات پربرکت و مقدس، خصوصیات یک مسیحی را عیان نمی‌سازد، چرا که هیچ نوع ظاهرسازی و ربایی در آن وجود ندارد.» پولس رسول درک کرد که مسیح به راستی بهترین است، او درک کرد که مسیح به واقع از هر چیزی در حیات و مرگ نیکوتر و خواستنی‌تر است. سیبزر صرفاً مایل است دل‌های ما نیز مانند پولس رسول برای مسیح بتپد.

اما چگونه؟ چگونه ما، میانی که هر چیز جز خدا را جذاب و خواستنی می‌پنداریم، باید چنین تغییر مسیری را در تمایلات دل‌های خود تجربه نماییم؟ چگونه می‌توانیم بدون دورویی مسیح را به عنوان عزیزترین و فوق‌العاده‌ترین گنجینه خود بپذیریم؟ سینز توضیح می‌دهد پولس چگونه این امر را تجربه نمود:

«پولس قدیس، شخص مسیح را محبت می‌نمود، چرا که او تجربه شیرینی را از محبت مسیح کسب کرده بود. محبت پولس، انعکاسی از محبتی بود که نخست مسیح بر او ارزانی داشته است. او مایل بود مسیح را ببیند، او را در آغوش بگیرد و از بودن با کسی که برای نجات جان پولس از هیچ کاری فروگذار نکرده بود و تمام گناهان بی‌شمار پولس را بخشیده بود، لذت ببرد.»

به بیان دیگر، زمانی دل‌های ما بیش از هر چیز و هر کس، مسیح را خواهد طلبید که احساس کنیم او چقدر ما گناهکاران را دوست دارد و محبت نموده است؛ زمانی که درک کنیم او چه اندازه برای بخشایش ما رنج کشید، زمانی که بفهمیم محبت و فیض او چقدر عظیم بوده و هست، بیش از هر چیز و هر کس مسیح را خواهیم طلبید. او را محبت می‌نماییم، چون ابتدا او ما را محبت نموده است (اول یوحنا ۱۹:۴).

سینز به خوبی می دانست هنگامی که دل هایمان در بند مسیح قرار می گیرد تا بیش از هر چیز در او شادمانی نماییم، اتفاقی رخ می دهد. او چنین گفته است: «عزیزانم! کسانی که دل های خود را با آتش محبت خدا گرم نموده اند، بر این باورند که در قیاس با آتش محبت خدا، تعصب و غیرت همچون بی میلی و سردی و حتی باروری همچون نازایی است. عشق و محبت، اشتیاقی بی حد و مرز است.» آنچه تمام تلاش های من نمی تواند به دست آورد، با محبت مسیح به دست می آید. محبت مسیح من را باز خرید کرده است تا خدا و دیگران را صمیمانه، آزادانه و همواره محبت نمایم؛ از این طریق است که می توانم از مقدس زیستن لذت ببرم و از گناه نفرت داشته باشم.

موعظات سینز ایمان، محبت، شادمانی، بیداری و تازگی به مخاطبانش می بخشید. اکنون برای شما مخاطب عزیز دعا می کنم که این موعظه کوتاه باعث شود بگویید: «مسیح به راستی بهترین است؛ بیش از هر چیز و هر کس او را می طلبم و تنها به مسیح می بالم و او را جلال می دهم.»

مایکل ریوز<sup>۱</sup>

آکسفورد، فوریه ۲۰۱۲

«زیرا بین این دو سخت در کشمکشم: چرا که آرزو دارم رخت از این جهان بریندم و با مسیح باشم، که این به مراتب بهتر است؛ اما مانندم در جسم برای شما ضروری تر است.»  
(فیلیپیان ۱: ۲۳-۲۴)

## مسیح بهترین است، یا کشمکش پولس قدیس

در اینجا پولس رسول با شکی مواجه می‌شود. او از یک سو مایل است با مسیح باشد و از سوی دیگر به خاطر محبتی که به کلیسای خدا و قوم او دارد، مایل است در جسم بماند و پولس رسول بین این دو موضوع، کشمکش عظیمی را احساس می‌کند، چرا که نمی‌داند کدام را برگزیند. اما محبت کلیسای مسیح علی‌رغم میل او به نجات یافتن، بر او غالب شد. بنابراین او در انکار نفس، قناعت نمود و برای مدتی خود را از شادمانی بهشت محروم کرد تا بتواند قوم خدا را آسایش و آرامش بخشد.

در این بخش از کلام، ابتدا می‌پردازیم به کشمکش پولس قدیس<sup>۱</sup> و سپس به تمایلات قلبی او که باعث این کشمکش درونی شده است. او عمیقاً مایل بود برود و با مسیح باشد، اما به خاطر کلیسای خدا می‌بایستی هنوز در جسم باقی می‌ماند. او دو دلیل ارائه می‌کند؛ اول اینکه بودن با مسیح برایم به مراتب بهتر است، دوم اینکه ماندنم در این جسم برای شما ضروری‌تر می‌باشد.

پولس در نهایت تصمیم می‌گیرد تا به خاطر کلیسا در جسم بماند و به طور موقت خود را از رفتن به بهشت و لذت بردن از شادمانی فردی محروم می‌نماید.

گویا پولس قدیس سوار بر کشتی شده بود که بین دو باد اسیر بود و به این طرف و آن طرف کشیده می‌شد. او مانند تکه آهنی بین دو آهنربا ابتدا به یک سو و سپس به سوی دیگری کشیده می‌شد؛ یکی از آهنرباها نیکویی و منفعت شخصی پولس بود؛ یعنی اینکه بتواند در بهشت و با مسیح باشد و دیگری منفعت قوم خدا بود که در اصل مستلزم این بود که او در جسم بماند.

دقت کنید که خادمین خدا اغلب شرایط دشوار این چنینی را تجربه می‌کنند.

۱. موعظه‌ای که در خاکسپاری آقای کریستوفر شرلند انجام شده است (۱۵۹۳-۱۶۳۲)، ثبت شده در نورت همپتون.

برخی مسائل چنان بد هستند که می‌بایستی از آنها نفرت داشته باشیم، برای مثال، وسوسه‌های ابلیس به سوی گناه، یا عدم اعتماد و بی‌ایمانی، و مواردی نظیر این را در نظر بگیرید. برخی چیزها چنان نیکو هستند که باید بلافاصله به آنها پردازیم و آنها را در آغوش بگیریم، مانند مسائل دینی و پرهیزکاری. بدیهی است نباید در چنین اموری تعلل به خرج دهیم. بیش از حد اندیشیدن در این موارد، نشانه ضعف است اما برخی از موارد واضح و مشخص نیستند و پرداختن به آنها مستلزم اندیشه عمیق می‌باشد.

مواردی نظیر کشمکش پولس قدیس را در نظر بگیرید. او از هر دو سو دلایلی متقاعدکننده و نیکو داشت و به عنوان یک مسیحی، هر دو تصمیم می‌توانستند برای پولس مفید باشند. با این وجود، خدایی که بر تصمیم‌های ما پادشاهی می‌کند، گاهی ما را وادار به انتخاب خواهد کرد. خدا می‌توانست معین کند که پولس زنده بماند یا بمیرد، اما او مایل بود پولس خود تصمیم بگیرد؛ آنچه برایمان نیکوست ممکن است بدون مشورت و تصمیم گرفتن درباره آن، به خیریتمان مبدل نگردد. در جایی که خدا ما را قابلیت بخشیده تا با استفاده از منطق مسائل را بسنجیم، از ما انتظار دارد تا از منطقی که به ما بخشیده است، استفاده نماییم. پس پولس رسول نظریاتی را درباره زنده ماندن و مردن و اینکه کدام یک نیکوتر است بیان می‌کند و می‌گوید برای من نیکوتر است که

به خاطر شما زنده و در جسم بمانم.

مردمان پلید نیز با تصمیم‌گیری و شرایط دشوار و پیچیده‌ای روبه‌رو می‌شوند، اما نگرانی آنها عموماً دربارهٔ مسائل دنیوی است؛ درست مانند آن شخص ثروتمند در انجیل که به دنبال افزایش ثروت خود بود (لوقا ۱۲: ۱۸).

کشمکش اصلی آنها در ساعت مرگ فرامی‌رسد، زیرا نه می‌توانند زنده بمانند و نه جرات مُردن را دارند. وزن عظیمی از گناه بر وجدان ایشان سنگینی می‌کند، آنها نمی‌دانند که باید چه تصمیمی بگیرند. آه! گناه، انسان را به چه کشمکش‌های وحشتناکی سوق می‌دهد! اما پولس رسول با سطح دیگری از پیچیدگی و دشواری مواجه شده بود. او باید تصمیم می‌گرفت که در راستای جلال خدا که بیش از هر چیز برای آن ارزش قائل بود، بهتر است به بهشت برود و نیکویی و شادمانی را بچشد یا برای آرامش بخشیدن و تقویت مقدسین خدا در جسم و در زمین باقی بماند.

دلیل پیچیدگی و دشواری این شرایط و کشمکش درونی پولس قدیس، تمایل و آرزوی قلبی او بود. همان‌طور که او میل و خواسته‌ای داشت، من هم میلی دارم. آرزوها از جانمان حاصل می‌شوند و شخص را به سوی آنچه که دوست دارد، می‌کشاند. هنگامی که چیزی مانند یک آهنربا، جان شخص را جذب و آن را به حرکت وامی‌دارد، نامش را تمایل و اشتیاق می‌گذاریم حتی اگر جان شخص نتواند بلافاصله به اشتیاق

و آرزوی خود دست یابد.

۱. اشتیاق و آرزوی پولس قدیس، روحانی بود. او بیش از شادمانی بر تقدس تمرکز داشت. «آه که چه شخص نگونبختی هستم! کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد» (رومیان ۷: ۲۴). اشتیاق او برای مرگ بیشتر برای رهایی از پیکر گناه بود تا آنکه رهایی از جسم فیزیکی باشد. تمایل او برای قدوسیت و برای اینکه شباهت صورت مسیح بر جان او قرار گیرد، فراتر از تمایل او برای شادمانی جاودان بود. این امر، فراتر از ذات بشر است، چون جسم در مقابل چنین تحولی سرکشی می‌کند و ترجیح می‌دهد خدا و مسیح را از خود دور کند.

۲. این تمایل، زادهٔ حلاوت و زیبایی رابطهٔ مداوم پولس رسول با مسیح بوده است؛ تمایلاتی که این چنین جان شخص را در بند انتظار برای نیکویی و حقایق آسمانی قرار می‌دهند، معمولاً مقدس‌ترین اشتیاق‌ها و تمایلات هستند. پولس قدیس از رابطهٔ لذت بخش و شیرینی که با مسیح داشت، آگاه بود.

۳. این تمایل و اشتیاق در پولس دائمی بود. او نگفت: «مایل هستم»، بلکه گفت: «آرزو دارم، این آرزو را همواره در قلب خود دارم، و آرزویم باعث می‌شود مسیح و قوم او را همواره محبت نمایم.»

۴. آرزوی او تاثیرگذار بود و تنها یک خواستهٔ بی‌نتیجه نبود؛

نه اینکه بگویند می‌خواهم و مایل هستم، بلکه او آرزویی قوی داشت؛ تمایلی که حتی تا مرگ و رسیدن به مسیح در او می‌درخشید. چنین آرزوها و تمایلاتی پربرکت هستند. دقیقاً، هر کجا که بخار را می‌بینیم، زیر آن چشمه‌ای خواهیم یافت و در نتیجه هر کجا که چنین آرزوها و تمایلاتی وجود داشته باشند، با جانی پر از فیض مواجه خواهیم شد. این تمایلات، خصوصیات و ویژگی‌هایی مسیحی هستند، چرا که در آنها اثری از ریا و دورویی وجود ندارد.

آرزو دارم رخت از این جهان بریندم؛ رخت بستن از این جهان به این معناست که پولس قدیس مایل بود تمام لذت‌های دنیوی را ترک گوید. در مرگ، جان از جسم جدا می‌شود، دوستان از هم جدا می‌شوند و با هرچه که به ما نزدیک است، وداع می‌کنیم. مرگ پایان بخش همه این موارد است.

مسلمانان همه ما در نهایت باید این جهان را ترک کنیم، چرا که نمی‌توانیم تا ابد در این جهان ساکن باشیم و باید به مکان دیگری برویم. غم‌انگیز است که اغلب نمی‌توانیم از این حقایق ساده به درستی استفاده کنیم. هنگامی که حتی نمی‌توانیم حقایق ساده‌ای را که هر روزه تجربه می‌نماییم به کار بندیم، چقدر از به‌کارگیری درست اسرار نجات فاصله داریم. موسی ناگهانی بودن لحظه وداع خود را می‌دانست. بنابراین نزد خدا استدعا نمود: «پس ما را بیاموز تا روزهای

خود را بشماریم، تا دلی خردمند حاصل کنیم» (مزمور ۹۰:۱۲). مرگ، وداع کردن است. این اصطلاح از ایدهٔ زمان لنگر کشیدن کشتی و ترک کردن اسکله، برای راهی شدن به ساحلی دیگر سرچشمه گرفته است.<sup>۱</sup> همهٔ ما باید از جسم میرا و خاکی خود رها شویم و به مکانی دیگر، یعنی بهشت منتقل شویم. پولس تلاش می‌کند با توصیفی آرامش‌بخش، از خشونت و سختی مرگ بکاهد. مرگ به خفتن، بازگشت به خانه، ترک کردن خیمهٔ زمینی و جسم انسانی تشبیه می‌شود. این دیدگاه، مطابق حکمتی آسمانی ما را تعلیم می‌دهد و تشویق می‌نماید که مرگ را آن‌طور که در انجیل از آن سخن گفته شده است، مشاهده کنیم و نه آن‌طور که شریعت و یا طبیعت دربارهٔ آن تعلیم می‌دهد، زیرا در شریعت و طبیعت، مرگ گذرگاهی به جهنم است و ما را به تمام بدبختی‌ها دچار می‌کند.

برخی امور مانند شادمانی و مقدس زیستن، به‌شخصه خواستنی و مطلوب هستند. از سوی دیگر برخی چیزها، نه به خودی خود، بلکه به این دلیل که راه را برای چیزهای بهتر هموار می‌کنند، مطلوب هستند، مانند دارو که تلخ و ناخوشایند است اما برای سلامتی ما مفید می‌باشد. ما

---

۱. وداع کردن از ساحل و یا دور شدن کشتی از ساحل و حرکت آن به سمت ساحلی دیگر (به آیات لوقا ۸:۳۸؛ دوم تیموتائوس ۴:۶ و فیلیپیان ۱:۲۳ به زبان یونانی نگاه کنید).

سلامتی را به ذات و دارو را برای سلامتی می‌خواهیم. به همین ترتیب، بودن با مسیح به خودی خود نیکوترین تمایل و آرزو است، اما از آنجا که نمی‌توانیم بدون عبور از وادی تاریک مرگ نزد مسیح برویم، پولس چنین می‌گوید: «آرزو دارم رخت از این جهان بربندم؛ که بتوانم از این راه نزد مسیح بروم.» بنابراین مرگ از این جهت آرزوی پولس رسول بود تا بتواند او را به آنچه نیکوتر است، برساند.

آرزو دارم رخت از این جهان بربندم و با مسیح باشم، روشن است که بودن با مسیح چنین آرزو و تمایلی قوی محسوب می‌شود. او از آسمان به زمین آمد تا در میان ما باشد و با آمدن خود، راهی فراهم کرد تا بتوانیم به عالم آسمانی صعود نماییم. بودن با مسیح به معنی بودن با کسی است که به خاطر نجات جان ما مصائب بی‌شمار و شدیدی را متحمل شد، معنایش بودن با کسی است که با شادمانی مایل است با ما باشد، کسی که خود را فروتن نمود و نقش غلام گرفت، کسی که داوطلبانه و با اراده خود فقیر شد تا ما بتوانیم در او غنی شویم. بودن با مسیح، شوهر روحانی ما، و تجربه به حقیقت پیوستن تمام وعده‌های خدا در بهشت، آرزوی عمیق و نهایی پولس بود و آرزوی پولس باید الهام‌بخش آسمانی ما باشد.

پرسش: چرا پولس نمی‌گوید آرزو دارد در بهشت باشد؟

پاسخ: چون بهشت بدون مسیح، بهشت نیست. بهتر است هر کجا مسیح است، باشیم تا اینکه بدون مسیح در

بهشت به سر بریم. تمام لذت‌ها و شادمانی‌ها بدون مسیح، مانند مراسم خاکسپاری هستند. بدون مسیح هیچ چیز از شادمانی حقیقی برخوردار نیست. شادمانی بهشت تنها با مسیح میسر است؛ مسیح خود ذات و ماهیت بهشت است. محبت حقیقی به سوی محبوب جاری می‌شود، نه هدایایی که به او مرتبط است و یا از او دریافت می‌نماییم. دوست داشتن هدایای یک شخص بیش از خود او به معنای محبت زناکارانه است. پولس قدیس محبت به مسیح را مقدم می‌دانست، چون ابتدا طعم شیرین محبت مسیح را چشیده بود. محبت او به مسیح نتیجه این بود که ابتدا مسیح او را محبت نموده بود. پولس قدیس در ملاقات مسیح شادمانی می‌نمود و از حضور او لذت می‌برد؛ او می‌دانست که مسیح چه کار عظیمی برای او انجام داده و چه رنج‌هایی را برای او متحمل شده است و همچنین می‌دانست مسیح چگونه جان وی را به واسطه بخشایش گناهان بسیار نجات داده است.

دلیل اینکه تمایل و آرزو داریم با مسیح باشیم، این است که هیچ چیز بهتر از بودن با مسیح نیست. بودن با مسیح، مانند بودن با سرچشمه تمام شادمانی‌هاست. بودن با مسیح، آرزوی راستین هر ایماندار مسیحی است. درست همان‌طور که هر مخلوقی شادمانی را در عنصر خویش می‌یابد و در آن رشد می‌نماید، هر مسیحی شادمانی حقیقی خود را در

مسیح می‌یابد، چرا که مسیح رکن و عنصر حقیقی حیات مسیحی است.

با مسیح بودن، نیکوتر و بهتر است، به این خاطر که نمادی از یک پیوند ازدواج، در این همبستگی وجود دارد. آیا ازدواج کردن، بهتر از عقد بودن نیست؟ آیا در خانه بودن، بهتر از نبودن و غیبت نیست؟ بودن با مسیح، به معنی در خانه بودن است. آیا پیروزی، بهتر از درگیری نیست؟ بودن با مسیح، به معنای حضور در وضعیت ظفر و پیروزی بر تمام دشمنان است؛ جایی که از گزند ابلیس برای همیشه محفوظ خواهیم بود. بودن با مسیح، همانند عبور از جنگ و رسیدن به پیروزی است. آیا کمال، بهتر از نقص نیست؟ همه چیز روی زمین ناقص و شکسته است، اما در بهشت کمال وجود دارد. به همین دلیل است که بهشت از هر دارایی زمینی نیکوتر است، چرا که همه چیز روی زمین مانند سایه است، حال آنکه بهشت حقیقت کمال می‌باشد. ثروت چیست؟ لذت‌های روبه‌زوال این جهان چه معنایی دارند؟ وقار و افتخار زمینی چه اهمیتی دارند؟ تمام این امور صرفاً سایه‌هایی گذرا از نیکویی حقیقی می‌باشند؛ «توراه حیات را به من خواهی آموخت؛ حضور تو کمال شادی است، و به دست راست تو لذتها تا ابد الابد!» (مزمور ۱۶: ۱۱)، شادمانی و ثروت حقیقی در دست راست مسیح قرار دارد.

اگر درباره فیض و چیزهای نیکو سخن بگوییم، بودن

با مسیح، نیکوتر از این است که در این جهان از فیض و آسایشی که روح القدس به ما عطا می‌کند، برخوردار باشیم. چرا؟ به این دلیل که همه چیز اینجا لکه‌دار و آلوده است. صلح و آرامشمان با فراغ و دشواری‌ها مخدوش می‌شود و شادمانی‌های روح القدس با اندوه‌های زمینی ما آمیخته می‌گردند. در اینجا فیض، درون انسان به نبرد بین جسم و روح تبدیل می‌شود، حال آنکه در آسمان‌ها به صلح و شادمانی و فیض خالص می‌رسیم، زیرا مگر جلال الهی چیزی جز کمال فیض است؟ در این جهان نیز فیض حقیقتاً جلال الهی است، اما در این جهان، جلال آمیخته با مجادلات می‌باشد. کلام خدا گاهی فیض را جلال خطاب می‌کند، اما فیضی که در این جهان دریافت می‌کنیم، آمیخته با نواقص دنیوی است. عزیزانم! کمال بهتر از نقص است. بنابراین بودن با مسیح، به مراتب بهتر و نیکوتر است.

آیا به مراتب بهتر است بمیریم و بتوانیم با مسیح باشیم تا اینکه در این جهان پر از درگیری و جفا زنده بمانیم؟ چرا می‌بایستی از مرگ بترسیم، در حالی که می‌دانیم مرگ مسیری است برای رسیدن به مسیح؟ مرگ مانند گروهبانی سختگیر است که ما را به محلی پر جلال می‌رساند، گروهبانی سختگیر که زنجیرهایمان را می‌شکند و جامهٔ جسم کهنه را از ما می‌گیرد تا بتوانیم با جامهٔ نیکوتری ملبس گردیم، گروهبان سختگیری که به نگون‌بختی‌هایمان پایان می‌دهد تا به آغاز

شادمانی هایمان برسیم.

بنابراین چرا باید از مرگ بترسیم؟ مگر جز این است که مرگ، تنها وداع با ساحلی است تا به ساحلی نیکوتر برسیم؟ مرگ مانند اردن برای بنی اسرائیل است که به واسطه آن وارد سرزمین کنعان شدند. مرگ دریای سرخ است که قوم اسرائیل از آن عبور کردند. بنابراین هیچ دلیلی برای هراسیدن از مرگ نداریم. مرگ به خودی خود حقیقتاً دشمن بشر است، اما حالا دیگر خلع سلاح شده است؛ خیر! اکنون مرگ به دوست ما تبدیل شده است، دوستی صمیمی و نیکو. مرگ یکی از میراث‌های 'کلیساست. (زیرا همه چیز متعلق به شماست، خواه پولس، خواه آپولس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه مرگ) (اول قرن‌تینان ۳: ۲۲). مرگ متعلق به ما و برایمان منفعت است. نیکویی که مرگ به ما ارزانی می‌دارد، بهتر از تمام دوستانمان در این جهان می‌باشد. مرگ به نگون بختی‌ها و گناهانمان پایان می‌دهد و راه ورودمان به بهشت است. مرگ، ما را به سمت شادمانی‌های آسمانی می‌برد. پس برای یک مسیحی شرم‌آور است که از مرگ بهراسد، مرگی که پولس رسول در این آیات به عنوان آرزویش از آن یاد می‌کند.

ولی آیا یک مسیحی نیکو اجازه ندارد از مرگ بترسد؟  
پاسخم این است که خیر، آن مسیحی که تحت هدایت

---

۱. میراثی که پس از مرگ شوهر به همسر او تعلق می‌گیرد.

روح خدا گام برمی‌دارد از مرگ نمی‌ترسد، زیرا روح، ما را به بالا می‌برد. اما اگر اهل دنیا بوده و به چیزهای دنیوی دلبسته باشیم، از ترک نمودن این جهان می‌هراسیم. گاهی فرزندان خدا از مرگ می‌ترسند، چرا که آماده نیستند. با وجود اینکه مسیح را محبت می‌نمایند و در راه راست گام برمی‌دارند، هنوز آماده ترک این جهان نیستند. درست مانند زنی که عاشق شوهر خود است و مایل است شوهرش بازگردد، اما خانه هنوز مهیا نیست. بنابراین آرزو دارد مدتی بیشتر بماند. پس جانی که در وضعیت مطلوب قرار ندارد، می‌گوید: «دیده از من برگیر، تا دیگر بار لبخند بر لبان آرم پیش از آنکه رخت بر بندم و دیگر نباشم» (مزمور ۱۳: ۳۹)، اما مادامی که تحت هدایت روح خدا که ما را تقدیس می‌فرماید هستیم و در شرایطی به سر می‌بریم که باید باشیم، مرگ نباید باعث هراسمان شود.

عزیزانم! تنها یک مسیحی می‌تواند مرگ را طلب کند، چون مرگ نشانه به خاتمه رسیدن تمام آسایش‌های دنیوی، خدمت‌ها و مواهب این جهان است. اگر شخصی که مسیحی نیست بهشت را آرزو کند، آرزوی وی به جهت طلبیدن بهشت و یا بودن با مسیح نیست، بلکه آرزویش را اهداف شخصی و ذات آلوده او ساخته است، چرا که تمایلات ما از هویت و هستی ما شکل می‌گیرند، نه از آنچه به دنبالش هستیم. انسانی که دلبسته دنیا و امیال

دنیوی است، اهدافی جز اهداف دنیوی را دنبال نمی‌کند. چنین انسانی نمی‌تواند فراتر از این جهان بیندیشد. این دنیا محیط او بوده و او نمی‌تواند فراتر از جسم بیندیشد. بنابراین انسان دنیوی در بند شهوت نفس قرار دارد و چیزی جز برآورده کردن خواهش نفس را آرزو نمی‌کند. بهشت، چنین مکانی نیست. هیچ کس جز فرزندخواندگان خدا نمی‌توانند بهشت را بطلبند، چون اگر بهشت و بودن با مسیح را کمال قدوسیت بدانیم، کسی که از مقدس بودن نفرت دارد، چگونه می‌تواند بهشت را آرزو نماید؟ آیا کسی که از شباهت تصویر صورت خدا در دیگران و خود نفرت دارد، می‌تواند همان تصویر را برای خود بطلبد؟ آیا کسی که از مشارکت و رفاقت با مقدسین در همه جوامع نفرت دارد، می‌تواند مشارکت با مقدسین را آرزو کند؟ آیا کسی که مدام از ارتکاب به گناه لذت می‌برد، می‌تواند آرزو کند که از بند گناه رها شود؟ خیر، نمی‌تواند! بنابراین تا زمانی که او در بند تمایلات گناه‌آلود باشد، ممکن است بهشت را آرزو کند، اما تنها به شرطی که بتواند خواسته‌های نفسانی، وقار و ثروت دنیوی خود را همراه ببرد. اما ای برادران و خواهران عزیزم! آرزوی ما برای بهشت نباید این چنین باشد. پولس قدیس رویکردی متفاوت را به نمایش گذاشت. او آرزو داشت در مسیح غرق شود و حضور مسیح را بیش از هر چیز دیگری می‌طلبید. اگر کسی تنها به شرط اینکه بتواند تمایلات گناه‌آلود نفسانی و ثروت دنیوی

خود را به همراه آورد بهشت را بطلبد، ذات و اصالت بهشت را درک نکرده است. با این وجود، ای برادران و خواهرانم در مسیح! ما نباید چنین آرزویی دربارهٔ بهشت داشته باشیم. پولس قدیس آرزویی متفاوت داشت؛ او مشتاق بود از این جهان رخت بر بندد برای بودن با مسیح. آرزوی او رسیدن به کمال صورت و شباهت صورت خدا بود، او قدوسیت و رهایی از گناه را آرزو می نمود. پولس قدیس، بهشت را با حضور مسیح آرزو می نمود و آن را به کمال رسیدن عدالت و قدوسیت می دانست، که به مراتب بهتر است. یک بار دیگر می بینیم که خدا بهترین را برای آخر نگاه داشته است.<sup>۱</sup> آخرین کارهای خدا، نیکوترین هستند. آسمان و زمین جدید بهترین خواهند بود؛ شراب دوم که مسیح خلق کرد بهترین بود؛ چیزهای روحانی، بهتر از چیزهای نفسانی هستند و عاقبت یک مسیحی، نیکوترین خواهد بود.

ارادهٔ خدا برای آسایش و اطمینان مسیحیان چنین است، هر روزی که می گذرد بدانند که بهترین روز در راه است، هر روز که می گذرد و شخص مسیحی از خواب برمی خیزد با خود می اندیشد: «یک روز به بهشت نزدیک تر شده ام، یک

---

۱. «خدا بهترین را برای آخر نگاه می دارد»، این جمله بارها در سخنان سیبیز تکرار شده است و احتمالاً به دو اثر توماس بروکس اشاره دارد. «نخی پر از مروارید» یا «بهترین ها برای آخر نگاه داشته شدند» (۱۶۵۷)؛ «روز آخر یک ایماندار بهترین روز زندگی اوست» (۱۶۵۱).

روز به مرگ نزدیک تر شده‌ام، پس یک روز به مسیح نزدیک تر شده‌ام.» این حقیقت برای دلی پرفیض، چقدر می‌تواند آرامش‌بخش باشد! یک مسیحی در طول زندگی شادمان است، اما از مرگ بیشتر شاد می‌شود، چرا که می‌تواند برود و با مسیح باشد. اما شادمان‌ترین مسیحی، مسیحی‌ای است که در بهشت و با مسیح باشد. با این حال همه چیز برای انسانی که دلبسته دنیا است متفاوت است، زیرا تمام تمایلات او نفسانی هستند! او در زندگی شادمان نیست و از مرگ نیز نازاضی‌تر خواهد بود و در حیات پس از مرگ نگون‌بخت‌ترین می‌شود! تشویقتان می‌کنم تا این گفتار را با دل و جان بپذیرید: «هنگامی که درک کنیم مرگ، مسیر رسیدن به مسیح است (که به مراتب بهتر است)، باید فکر مرگ برایمان شیرین‌تر شود.» می‌توانیم هر روزه خود را آرامش بخشیم، چرا که می‌دانیم با گذر از هر روز به شادمانی حقیقی نزدیک‌تر می‌شویم.

**پرسش:** اما چگونه می‌توانیم آرزویی مقدس و شیرین مانند پولس رسول داشته باشیم که مایل بود بمیرد تا با مسیح باشد؟

**پاسخ:** ۱. بیایید مانند پولس گام برداریم و سپس خواهیم توانست آرزویی مانند او داشته باشیم. پولس قدیس پیش از مرگ و در دوران حیات خود در این جهان، درباره آسمان سخن می‌گفت (فیلیپیان ۳: ۲۰). او به بهشت می‌اندیشید

و در نتیجه جانش نیز در پی بهشت بود. جان هیچ انسانی به بهشت نمی‌رود مگر اینکه از پیش، ذهن او به بهشت بیندیشد. برای او آرزوی بودن با مسیح امری طبیعی و آسان بود، چرا که او دائماً دربارهٔ آسمان سخن می‌گفت. پولس در تعمق و اندیشهٔ خود به آسمان تعلق داشت و نه به این جهان و محل سکونتش. هنگامی که جسم پولس بر زمین بود، او یک زندگی آسمانی داشت.

۲. یک بار دیگر می‌گویم که پولس رسول اشتیاقش را به امور و اموال دنیوی رها کرده بود. بنابراین برای او آرزوی بودن با مسیح طبیعی و آسان بود. «دنیا برای من بر صلیب شد و من برای دنیا» (غلاطیان ۶: ۱۴). اگر یک مسیحی به این نقطه برسد، مرگ برای او سهل و آسان می‌شود. کسانی که دل به این دنیا بسته‌اند، نمی‌توانند بودن با مسیح را آرزو کنند.

۳. همچنین پولس قدیس، رنج‌های بسیاری را متحمل شد تا وجدانش پاک باشد؛ «از این رو، سخت می‌کوشم تا نسبت به خدا و مردم با وجدانی پاک زندگی کنم» (اعمال ۲۴: ۱۶). آرزو کردن رخت برپستن از این جهان برای بودن با مسیح، برای پولس آسان بود، چرا که می‌دانست وجدان او با خون مسیح شسته و پاک شده است (عبرانیان ۱۰: ۲۲)، پولس از زندگی در گناه رها شده بود. اما جایی که جان شخص و وجدان او ناپاک باشد، نمی‌تواند چنین آرزویی داشته باشد، از این جهت که ذات دل انسان همان‌طور که

نبی خدا می‌گوید: «گِل و لجن برمی‌آورد» (اشعیا ۵۷:۲۰). چنین قلب ناپاکی، ترس و اعتراض و جملات بیهوده به بار می‌آورد. آه عزیزانم! اگر مجال دهیم که گناه، وجدانمان را به بند کشد؛ ممکن است از آسیبی که به بار می‌آورد بی‌خبر باشیم. همان‌طور که نوشته شده: «گناه یهودا به قلم آهنین نگاشته شده، و به نوک الماس بر لوح دلشان و شاخهای مذبحهایشان حک شده است» (ارمیا ۱۷:۱). چه کسی می‌تواند وجدانش را پاک سازد؟ هیچ کس، اما از طریق توبه کردن و از طریق ایمان و خون مسیح می‌توانیم این کار را انجام دهیم. پاک کردن وجدان از گناه و یافتن صلح و آرامش، امری ساده نیست. هنگامی که وجدان آرام نباشد، سبب رنج‌ها و بی‌قراری‌های درونی می‌شود. در نتیجه جان شخص می‌هراسد که در مقابل تخت داوری خدا قرار گیرد. بنابراین وجدان گناهکار از نام مرگ هم می‌ترسد. از این رو برایم عجیب است که چگونه مردمانی که به راحتی دشنام می‌دهند و در بی‌اخلاقی، ناپاکی و عیاشی و در راه برآورده کردن تمایلات آلوده و ناپاکشان گام می‌زنند، قادرند بدون ترس به مرگ بیندیشند، چرا که چنین کسانی بارگناهان متعدد را بر وجدان خود حمل می‌کنند. عزیزانم! هنگامی که روی وجدانی پاک تمرکز می‌کنیم، آرزوی رخت بر بستن از این جهان و بودن با مسیح در جانمان پرورش می‌یابد. اما از یک سو مردمانی نگون‌بخت را می‌بینیم که بی‌نهایت مغرورند

و دیگران را داوری می‌کنند. هیچ چیز نمی‌تواند کسانی را که در بند ابلیس و نفس زیست می‌کنند راضی کند، اینان جز دردناک‌تر کردنِ مرگشان کاری نمی‌کنند. آنها هر روز مرگ را علیه خود مسلح می‌کنند. هنگامی که مرگشان فرا رسد، وجدان آلوده آنها در درونشان به جهنمی بدل می‌شود و دیگر نمی‌توانند روی زمین بمانند. آنها باید در مقابل داوری وحشتناک حاضر شوند؛ در آن هنگام تمام مواهب و رضایت مندی دنیوی‌شان که به خاطر آنها آسمان، سعادت، آرامش وجدان و همه چیز را نادیده گرفتند، کجا هستند. پس اگر آرزو داریم با آرامش رخت از این جهان بربندیم، بیایید در تلاش باشیم تا زندگی مقدس پیشه کنیم و با وجدانی پاک نزد خدا گام برداریم.

۴. بار دیگر می‌گوییم، پولس اطمینان داشت که در مسیح است. او می‌گفت: «با مسیح بر صلیب شده‌ام، و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند» (غلاطیان ۲: ۲۰). پس بکوشید تا از نجات خود اطمینان حاصل کنید تا بتوانید روح مسیح را در خود تجربه نمایید، همان روحی که اخلاق دنیوی شما را متحول و تبدیل می‌سازد تا به شباهت مسیح درآیید، پولس می‌گوید: «می‌دانم به که ایمان آورده‌ام» (دوم تیموتائوس ۱: ۱۲)، پولس از نجات خود اطمینان داشت، به نحوی که گویا هم‌اکنون نجات و حیات جاودان را دریافت کرده بود. تنها عده

معدودی حقیقتاً اطمینان از نجات را می‌طلبند؛ بدون این اطمینان چگونه می‌توانیم صادقانه آرزو کنیم که این جهان را وداع گفته، با مسیح باشیم؟ آیا انسان هر چقدر هم که خانه‌ای حقیر داشته باشد، بدون اینکه بداند به کجا می‌رود می‌تواند آن را ترک کند؟ آیا انسانی که می‌داند به سوی اعدام برده می‌شود، به راحتی سلول زندان خویش را ترک می‌کند؟ خیر؛ او ترجیح می‌دهد در زندان خود باقی بماند. پس هنگامی که جان شخص، گناهکار باشد از نجات خویش اطمینان ندارد، بلکه دائماً در ترس به سر می‌برد. پس آیا می‌تواند بگوید: «آرزو دارم بمیرم و با مسیح باشم؟» خیر؛ چنین شخصی ترجیح می‌دهد در جسم بماند و حتی اگر بتواند، مایل است تا ابد در این جسم زیست نماید. بنابراین اگر بخواهیم آرزوی پولس را در دل داشته باشیم، می‌بایستی به دیدگاه روحانی پولس رسول برسیم. او می‌دانست به چه کسی ایمان دارد؛ او یقین داشت که نه حیات و نه مرگ و نه هیچ چیز دیگری نمی‌تواند وی را از محبت خدا جدا کند (رومیان ۸: ۳۸-۳۹).

۵. پولس با هنر خود، اندیشه مرگ را شیرین توصیف می‌نمود. او مرگ را رخت برپستن از این جهان و رسیدن به بهشت می‌دانست. از آنجایی که مرگ برای او راهی برای رسیدن به مسیح بود، پس ساده بود که مرگ را آرزو کند. بنابراین، همه مسیحیان باید مرگ را دروازه‌ای به سوی حیاتی

نیکوتر بدانند. پس باید بکوشیم مرگ برایمان پایان راه نباشد، بلکه آن را پایان مرگ به شمار آوریم. هنگامی که می میریم، مرگ می میرد؛ و هنگامی که می میریم، حیات ابدی مان آغاز می شود. مرگ، بخش شیرینی از زندگی است. تا زمانی که نمی ریم هرگز زندگی نخواهیم کرد. این دیدگاه و هنر پولس بود. او همواره و رای مرگ را می دید و به بهشت چشم دوخته بود. بنابراین هنگام رویارویی با مرگ، آن را به عنوان راهی برای رسیدن به مسیح تلقی می کرد. پس بگذارید مهارت و هنرمان در همین باشد. اگر مایل هستیم مرگ را آرزو کنیم، بیایید مرگ را به عنوان راهی برای رسیدن به مسیح بنگریم و چشم بر بهشت بدوزیم. همه ما برای رسیدن به مسیح باید از این وادی تاریک عبور کنیم، اگر مانند پولس بیندیشیم، مردن برایمان آسان است.

اکنون به سخنان بعدی پولس می پردازم: «*اما مانند من در جسم برای شما ضروری تر است.*»

---

۱. همه ما می بایست از این وادی تاریک عبور کنیم تا به مسیح برسیم. آقای ویلیام داونت از این جمله استفاده می کند و می گوید: «ای مرگ بی خطر! شجاعان با آغوش باز به سوی تو می آیند، حکیمان انتظارت را می کشند و ماتمیان تو را می طلبند و تمام مردان نیکو تو را می پذیرند، چرا که می دانند قبر، وادی کوتاه و تاریکی به سوی نور ابدی است.»

لانگ فلو نیز چنین نظری دارد: «مرگ تنها پلی مخفی است که ما را در گذر از تاریکی موقت و کوتاه از نور به نور می رساند.»

این آرزو و تمایل دیگر پولس است که او را به این نقطه کشمکش رسانده است. او در کشمکش بود که آیا باید بمیرد (که مرگ برای او به مراتب بهتر بود) یا بماند، ماندن او در جسم برای قوم خدا ضروری تر بود. اما در نهایت، محبت پولس به قوم خدا بر میل و آرزوی او برای رسیدن به بهشت و شادمانی و لذت‌هایی که در بهشت انتظارش را می‌کشید غلبه کرد. آه! قدرت فیض در قلب فرزندان خدا چقدر عظیم است که باعث می‌شود برای مدتی از لذت و شادی‌های بهشتی که انتظارشان را می‌کشد چشم‌پوشی کرده، در خدمت خدا گام زنند و کلیسای او را در زمین خدمت کنند.

پس دقت کنید؛ زندگی انسان‌های نیکو، به خصوص خادمین خدا برای کلیسای خدا ضروری است.

زیرا خداوند غالباً بشریت را از طریق ماموریت انسان‌های نیکو برکت می‌دهد و با سپردن ماموریت به ما در این جهان عمل می‌کند؛ و به این شکل است که خدا ما را به جامعه‌ای مقدس و پراز مشارکت و رفاقت‌های مقدس مبدل می‌سازد. از این رو ضروری است که مقدسین در جسم بمانند، زیرا حیاتشان برای کلیسای خداوند نیکو است.

اگر نیکویی و فواید فراوان مقدسین را برای کلیسا مد نظر بگیریم، می‌بایستی به‌آسانی این حقیقت را بپذیریم، چرا که خادمین خدا مانع گناهان کلیسا و اعضای کلیسا می‌شوند! هرگاه که شاه و داوری نیکو در اسرائیل خدمت

می‌کرد، شاهد تحول قوم خدا بودیم. هنگامی که امپراتوری روم رو به رشد بود، ضد مسیح نمی‌توانست وارد شود (دوم تسالونیکیان ۲: ۷). اما اکنون امپراتوری روم، سقوط ضد مسیح را به تعویق می‌اندازد، چرا که ضد مسیح امپراتوری روم را آلوده ساخته و فریب داده است و باعث شده امپراتوری روم با امیال گناه‌آلود بیامیزد، اما در ابتدا این چنین نبود. عزیزانم! مادامی که خادمین خدا در محلی قرار دارند، همچون سپری علیه گناه و کفر محسوب می‌شوند و اجازه نمی‌دهند گناه گسترش یابد. اگر خادمین نیکو از راه برداشته شوند، مانند این است که یک باره دریچه‌ای برای ورود انواع گناه و آلودگی گشوده شده است. از سوی دیگر هنگامی که خادمین پرفیض حضور دارند، وفور نیکویی خدا جاری می‌شود.

۱. به واسطه مشورت و هدایتشان «لبهای پارسایان، بسیاری را می‌پرورد» (امثال ۱۰: ۲۱).

۲. با اصلاح بدعت‌ها و کاشت احکام نیکوی خداوند که خشم او را فرو می‌نشانند، اصلاحگران در شکاف میان مردم و خدا می‌ایستند و از بدی و گناه جلوگیری می‌کنند. خادمان آن را اصلاح کرده و برای برقراری آنچه مورد رضایت خداست، اهتمام می‌ورزند.

۳. مردمان پر از فیض هر کجا که می‌روند، برکات خدا را با خود به آنجا می‌برند، چون حضور خدا و برکات خدا هر کجا که گام بزنند، با آنها و همراه آنهاست.

۴. آنها با ارائه الگوهای نیکو، اعمال نیکوی فراوانی را به بار می‌آورند. آنها «همچون ستارگان در این جهان می‌درخشند» (فیلیپیان ۲: ۱۵)، و به دیگران در تاریکی این زندگی هدف می‌دهند.

۵. خادمین نیکو و پرفیض می‌توانند در دعا از خدا استدعا نمایند که از داوری صرف نظر کند. آنها بدین وسیله اعمال نیکوی عظیمی را به انجام می‌رسانند. یک ارتش دعایی، به اندازه یک ارتش نظامی در جنگ، مؤثر است.

دعای موسی هنگام مبارزه سربازان قوم در وادی نبرد با عمالیک به اندازه کوشش سربازان، مفید و مؤثر بود. خادمین نیکو در بهشت مورد لطف خدا قرار دارند. بنابراین پولس می‌گوید: «ماندم در جسم برای شما ضروری‌تر است.» مردان پرفیض خدا گنجینه‌هایی عمومی هستند و منابع نیکویی محسوب می‌شوند و هر انسانی سهمی از نیکویی آنها دریافت می‌کند. اینان چشمه‌های نیکویی در بیابان این دنیا هستند تا جان مردمان را تازه گردانند، خادمین نیکوی خدا درختان عدالت و پارسایی هستند که شاخه‌های خود را می‌گسترانند تا دیگران بتوانند زیر سایه آنها استراحت کرده و از ثمرات و میوه‌هایشان بهره‌مند شوند. تصویر عالی از این حقیقت را می‌توانید در کتاب دانیال و رؤیای نبوکدنصر مشاهده کنید (دانیال ۴: ۲۱). خادمین در این آیات با یک درخت عظیم مقایسه شده‌اند، درختی که پرنندگان می‌توانند

روی شاخه‌هایشان لانه‌های خود را بنا کنند و جانوران صحرا می‌توانند زیر آن زیست کنند. پس یک خادم نیکو، می‌بایستی مانند درختی بزرگ مایه آرامش و پناه ایمانداران باشد. عزیزانم! زندگی مردمان نیکو بسیار پرثمر و مفید است. طبق نظریه فیلسوف، انسان نیکو برای جامعه مفید است، چون هنگامی که یک انسان به شخصی پرفیض تبدیل می‌شود، به فکر سایرین و منفعت آنهاست. او چه در مسندی اجتماعی قرار بگیرد چه نه، همواره دیگران را خدمت می‌کند. بنابراین زیستن چنین مردمان نیکویی در جامعه ضروری است.

اگر این چنین باشد، پس باید برای از دست دادن مردمان نیکو سوگواری نماییم، چرا که بخشی از قدرتمان را از دست داده‌ایم، چون خدا اغلب نیکویی را از طریق این مردمان جاری می‌سازد. هنگامی که تعداد مردمان نیکو در میان ما کاهش می‌یابد، باید مانند میکاه بگوییم: «سرسپردگان از زمین نابود شده‌اند» (میکاه ۷:۲). مردمان نیکو مانع می‌شوند داوری خدا بر محلی واقع شود، بلکه برکات خدا را جاری می‌سازند. علی‌رغم اینکه این دنیا آنها را داوری می‌کند و می‌گوید لایق زنده ماندن نیستند، خدا آنها را در این دنیا ارزشمند قلمداد می‌کند. آنها سنگ‌های قیمتی خدا هستند و برای خداوند ارزشمندند. بنابراین باید بقا و حیات آنان را بطلبیم و در مرگ آنها سوگواری نماییم. پس

باید آرزو داشته باشیم تا زمانی که می‌توانیم برای کلیسا مفید باشیم، به زیستن خود در این دنیا ادامه داده و حاضر باشیم داخل شدنمان به بهشت را در راستای خدمت به دیگران به تعویق بیندازیم. عزیزانم! به نفع فرزندان خدا نیست که در جسم بمانند؛ هر کس که در فیض قرار داشته باشد، سهمش را از بهشت به دست آورده است، اما ماندن او در جهان به نفع دیگران است. هنگامی که در مسیح باشیم، برای دیگران زیست می‌کنیم و نه برای نفس، چرا که پدر برای منفعت فرزندان‌ش زنده می‌ماند. پس زنده ماندن خادمان به سود مردمانی است که از خدمت آنها بهره‌مند می‌شوند. بنابراین خادمین نیکو در این دنیا زنده می‌مانند، نه به خاطر منفعت خودشان و شادمانی و لذتشان در بهشت، بلکه برای منفعت افرادی که وظیفه هدایت و راهنمایی آنها، به خادمین نیکوی خدا محول شده است. همان‌طور که پولس می‌گوید که برای او بهتر است برود و با مسیح باشد.

**کاربرد:** اگر خدا نیکویی را به واسطه سرسپردگان و خادمین نیکو در این دنیا جاری می‌سازد؛ پس کسانی که آنها را آزار می‌رسانند چقدر نگون‌بخت هستند. چگونه می‌توانند علیه کسانی که راجع به آنها با خدا سخن می‌گویند به زشتی صحبت کنند؟ آیا این جهان برای نگون‌بختان بدگو که کلام کفر به زبان می‌آورند و زندگی‌هایی بی‌بندوبار دارند، تداوم می‌یابد؟ آه، خیر، چرا که اگر خدا کلیسایی در این

جهان نمی داشت که پر از مردمان نیکو باشد، آسمان و زمین از هم می پاشید و در همین لحظه این دنیا به پایان خود رسیده بود. جهان تنها برای مردمان نیکو تداوم دارد. آنها ستون های جهان هستند، آنها میله های حصار و پایه های این بنا می باشند و اگر مردمان نیکو از میانمان بروند جهان فرو می پاشد؛ همه جا هرج و مرج می شود. بنابراین کسانی که با مردمان نیکو و پرفیض دشمنی می ورزند با خود دشمنی می کنند؛ شاخه هایی که روی آن ایستاده اند را می بُرند و تصمیم دارند خانه هایی که آنها را پناه بخشیده است ویران کنند؛ به زبان ساده عمل آنها باعث ویرانی خودشان می شود، چرا که تحت تاثیر ارواح پلید عمل می کنند. در مقابل داشتن چنین ذهنیتی هوشیار باشید. نفرت داشتن از مردان نیکو و پرفیض، شبیه گناه علیه روح القدس است؛ چون که احتمالاً روح القدس حیات نیکو را از طریق این مردمان پرفیض جاری می سازد. مردمانی که از مردان و زنان پرفیض و نیکو نفرت دارند، اگر مسیح در میان ما می خرامید نسبت به او نیز نفرت می ورزیدند. چگونه ممکن است کسی بخواهد با مسیح باشد؛ در حالی که از تصویر و شباهت او در دیگری نفرت دارد؟ بنابراین اگر خدا اغلب نیکویی را به واسطهٔ مردمان نیک جاری می سازد، بیایید قدردان آنها باشیم و از ایشان به عنوان افراد شناخته شده و ابزارهایی برای خیریت خودمان بهره ببریم. پلیدی و غرور و روح زهرآلودگی را رها

کنیم تا بتوانیم از نیکویی مردان نیکوی خدا برخوردار گردیم. چه چیز مانع بهره‌مندی ما می‌شود؟ غرور و روح حسادت. نکته دومی که مشاهده کرده‌ام این است، مقدسین و مردمان پرفیض، با هدایت روح خدا گام برمی‌دارند؛ اینان قادرند از منفعت و نیکویی خود چشم‌پوشی کنند تا به کلیسای خدا سود رسانند. اینان می‌دانند که خدا آنها را به عنوان وسیله جاری ساختن نیکویی برای سایرین به کار می‌گیرد و با دانستن این حقیقت مانند روح پولس سخن می‌گویند؛ پس مایل‌اند در جسم بمانند و با صبوری زندگی کنند و آرزوی صمیمانه خود را در دل بکشند تا بتوانند کلیسای خدا را خدمت کنند، چون برای اینان نیکوتر است تا در بهشت باشند و از نگون‌بختی و درگیری‌های این جهان با ابلیس و مردمانی که ذهنی شیطانی دارند رها شوند.

۱. به محض اینکه یک شخص به انسانی نیکو تبدیل می‌شود، روح محبت درونش ساکن می‌گردد و محبت نفع خود را نمی‌جوید (اول قرن‌تیاں ۱۳:۵)، بلکه همواره منفعت سایرین را می‌طلبید؛ و هنگامی که محبت مسیح و محبت خدا هدایت جان انسان را به دست می‌گیرند، خویشتن‌دوستی رو به زوال می‌رود. مگر محبت پرفیض، چیزی به جز تنزل عشق به نفس است؟ هرچه بیشتر عشق به نفس رو به نابودی می‌رود، بیشتر نفس خود را انکار می‌نماییم.
۲. قوم خدا روح مسیح را درون خود دارند و بنابراین نفع

خود را نمی جویند (اول قرن‌تیاں ۱۰:۲۴). اگر مسیح نفع خود را می جست، آیا نجات را برایمان به ارمغان می آورد؟ مسیح قانع شد تا آسمان را ترک کند و طبیعت انسانی ما را به خود بگیرد، تا عمانوئیل، یعنی «خدا با ما» باشد که بتوانیم تا ابد الابد با خدا در آسمان باشیم. او فروتن شد تا نه تنها آسمان را ترک کند، بلکه در رحم یک باکره تولد یابد. او فروتن شد تا وارد قبر شود و حاضر شد از روی محبتی که به ما ارزانی داشت تا هاویه پایین رود. اکنون هر کجا روح مسیح باشد، باعث می شود مردمان از جاه و مقام خود پایین آیند و کلیسا را خدمت نمایند تا ابزاری برای جاری ساختن نیکویی خدا باشند. مسیح فروتن شد تا با میل خود غلام خدا و حتی خادم کلیسا باشد؛ «خادم پارسای من» (اشعیا ۵۳:۱۱). بنابراین کسانی که روح مسیح را دارند، از روح انکار نفس برخوردار هستند.

می بینیم که فرشتگان پربرکت خدا از اینکه در روح، ما را خدمت می کنند رضایت دارند و بر این باوریم که گناه شیطان غرور بود، چرا که او آدمیان را از خود پست تر می دانست و حاضر نشد آنها را خدمت کند. فرشتگان پربرکت خدا خدمت به یک کودک را به سخره نمی گیرند. یک فرد مسیحی تقدیس شده است و به خود تعلق ندارد. پس کسی که مسیحی می شود بلافاصله به قربانی زنده ای برای خدا مبدل می گردد. او در مسیح است و خود را وقف مسیح می نماید؛

و همان طور که خود را به مسیح تقدیم می‌کند زندگی و هرچه دارد را به مسیح می‌سپارد، همان‌گونه که پولس دربارهٔ قرنطیان می‌گوید: «ایشان حتی بسیار بیش از انتظار ما عمل کردند، زیرا نخست خویشتن را به خدا تقدیم داشتند، و سپس به ما نیز، بر طبق ارادهٔ خدا» (دوم قرنطیان ۸:۵). هنگامی که یک مسیحی خود را به مسیح تقدیم می‌کند، هر آنچه دارد را به مسیح می‌دهد؛ او تمام رنج‌ها، سختی‌ها و تلاش‌های خود را وقف مسیح می‌کند تا بتواند کلیسای او را خدمت کند و او را جلال دهد. چنین مسیحی ای می‌داند که مسیح از او حکیم‌تر است. بنابراین خود را به مسیح می‌سپارد و می‌گوید: «اگر زندگی می‌کنیم، برای خداوند است، و اگر می‌میریم، آن نیز برای خداوند است» (رومیان ۸:۱۴). بنابراین چه بمیرد، چه بماند به خداوند تعلق دارد.

۱. عزیزانم! آرزو می‌کنم همه از روحی مانند پولس برخوردار شویم و روح مسیح در ما ساکن باشد «و امیال دنیوی را ترک گفته و با خویشتنداری و پارسایی و دینداری در این عصر زیست کنیم» (تیتوس ۲:۱۲). آه عزیزانم! در این حالت مانند منجی خود مسیح می‌توانیم روز و شب اعمال نیکوی بی‌شمار به انجام رسانیم. با در نظر گرفتن تمام عطایا و توانمان در به انجام رساندن نیکویی در روابطمان و به اشکال گوناگون می‌توانیم درختی از پارسایی باشیم تا ثمرات نیکوی بی‌شمار به بار آوریم. خدا «هر شاخه‌ای که در او میوه نیاورد،

آن را قطع می‌کند، و هر شاخه‌ای که میوه آورد، آن را هرس می‌کند تا بیشتر میوه آورد» (یوحنا ۱۵: ۲). خدا از درختان پرثمر لذت می‌برد. در شریعت موسی، هنگامی که به محلی هجوم می‌بردند، موسی فرمان می‌داد تا درختان پرثمر را به حال خود واگذارند. خدا اجازه می‌دهد انسان پرثمر باقی بماند تا وظیفه نیکوی خود را به انجام رساند. ما نمی‌دانیم یک شخص فروتن و نیکو ممکن است چقدر نیکویی به بار آورد. گاهی مردی مسکین و حکیم ممکن است شهری را رهایی بخشد (جامعه ۹: ۱۵)؛ و شخص عادل می‌تواند سرزمینی را نجات دهد. می‌دانیم که به واسطه یک غلام یعنی یوسف، خانه فوتیفار برکت یافت (پیدایش ۳۹: ۳). کنیز مسکین نَعْمَان باعث ایمان آوردن و شفای او شد (دوم پادشاهان ۵). فیض، هر کسی را به عمل نیکو وامی‌دارد. فیض، فروتنان را عطایا می‌بخشد تا خدمت کنند. آنها هر کجا که می‌روند برکات خدا را جاری می‌سازند و همان‌طور که در استر ۴: ۱۴ این حقیقت را مشاهده می‌کنیم، در هر شرایطی به این می‌اندیشند که چگونه می‌توانند کار نیکو را به انجام رسانند. خدا من را به این مکان، برای هدفی خاص فرا خوانده است. همواره باید از خود پرسیم: چرا خدا من را به این محل فرا خوانده است؟ و هدف و اراده خداوند چیست؟ اکنون برای اینکه بتوانیم مانند پولس ثمرات به بار آوریم، بیایید بکوشیم تا روحی فروتن داشته باشیم. خدا از روح فروتن

خرسند می‌شود و روح مغرور را دوست ندارد، چرا که روح مغرور، تنها مایل است خود را جلال دهد. خدا مشتاق است از روح متواضع استفاده کند، چون روح متواضع و شکسته حاضر است برای خدمت به سایرین خود را فروتن سازد و هیچ خدمتی را حقیرانه نمی‌پندارد.

۲. دل‌های پرمحبت داشته باشید. محبت پر از خلاقیت است، چگونه می‌توانم خدا را جلال دهم؟ چگونه می‌توانم به دیگران نیکی کنم؟ چگونه می‌توانم هر کس را که ممکن است با خود به بهشت آورم؟ محبت، مهربانی‌ای آزادانه و پر از قداست است.

۳. بکوشیم تا در وظایف خود مثمر ثمر باشیم، تا بتوانیم نیکویی را به عمل آوریم. هنگامی که عطایا و قابلیت نیکویی و اراده نیکو در کنار دلی پرفیض قرار می‌گیرند، شخص می‌تواند اعمال نیکوی عظیمی را به انجام رساند.

۴. هنگامی که فرصت یافتیم تا نیکی کنیم، بیایید برای جلال خدا گام برداریم و او را علی‌رغم تمام وسوسه‌ها خدمت نماییم، چرا که باید در انجام اعمال نیکو ماهرانه قدم برداریم، گویا اعمال نیکو را با دقت و کوشش بسیار خود، از دل آتش بیرون می‌کشیم.

۵. درون ما موانعی وجود دارند که ممکن است سد راه ما شوند، از این رو بیایید صمیمانه در هر کاری که انجام می‌دهیم بکوشیم تا خدا را خرسند سازیم و تا جایی که

می‌توانیم اعمال نیکو به جا آوریم. بیایید با اشتیاق بدانیم که به عنوان مسیحیان تنها برای خود زیست نمی‌کنیم، بلکه برای منفعت دیگران زندگی می‌کنیم.

سخن آخر مرد خدا پالس گریو<sup>۱</sup>، جد پدری فردریک<sup>۲</sup> مرد نیکوی خدا به او این بود: «تاکنون برای تو زیست کرده‌ام، اکنون بگذار برای خود زیست نمایم.» در تمام دوران حیاتمان برای دیگران زیست می‌کنیم، پس باید بکوشیم تا هر چقدر که می‌توانیم در کلیسای خدا اعمال نیکو به انجام رسانیم.

برای اینکه تشویق شوید، به خاطر داشته باشید که خدا هیچ عمل نیکویی، حتی دادن یک جام آب خنک به دیگری را بی‌پاداش نمی‌گذارد (مرقس ۹:۴۱). هیچ ناله و نیاز کلیسا نادیده گرفته نمی‌شود، خدا پاداش دادن و پاسخ دادن به نیازهای کلیسا را بسته به وقار خود می‌داند و وفاداری خود را به این حقیقت وابسته می‌داند. «زیرا خدا بی‌انصاف نیست که عمل شما و محبتی را که به خاطر نام او در خدمت به مقدسین نشان داده و می‌دهید فراموش کند» (عبرانیان ۶:۱۰).

هنگامی که عملی نیکو انجام می‌دهیم، بی‌درنگ پاداش آن را در وجدان آرام و رضایتمندان دریافت می‌کنیم؛ درست همان طور که آتش و نور کنار یکدیگر هستند، صلح و شادمانی در کنار تمام اعمال نیکو قرار دارند. همه چیز تا بهشت به تاخیر نمی‌افتد؛ یک مسیحی شادی خود را از همین دنیا آغاز

1. Palsgrave

2. Fredrick

می‌کند و آن را می‌چشد. هنگامی که خلاف خواسته نفس و جسم و خون را به انجام می‌رساند، جان پرترووی از شیرینی شادمانی پر می‌شود! کسانی که در وظایف خود ثمرات نیکو به بار می‌آورند، هرگز یقین خود را به نجاتی که دریافت کرده‌اند از دست نخواهند داد. مسیحیان تنبل و ولرم از یقین بی‌بهره مانده‌اند. بنابراین شما را دعوت می‌کنم تا به غیرت آید؛ کوشش کنید در دوران حیات خود ارزشمند باشید تا در هنگام مرگ برایتان سوگواری کنند، بکوشید تا در خدمت و وظایف خود تا جایی که می‌توانید سودمند باشید. مانند درخت زیتون و انجیر باشید و در راستای خرسند کردن خدا و یکدیگر بکوشید و از بی‌ثمر بودن در جامعه کلیسا دوری کنید. گناه عدم ثمرآوری در وظایف، همواره باعث محکومیت می‌شود. خادم بی‌فایده به تاریکی بیرون افکنده خواهد شد (متی ۲۵: ۳۰). علی‌رغم اینکه افرایم گزندی به دیگران وارد نکرد اما بی‌ثمر بود و میوه‌ای به بار نیاورد؛ چنین بود خوی نفرین‌شده افرایم؛ او تنها برای خودش میوه به بار آورد (هوشع ۱۰: ۱). این خودمحوری است؛ هرگاه که خود را سرچشمه و هدف نهایی تمام کارهای نیک خود قرار می‌دهیم، نشانه فردی بی‌ثمر و عقیم است. داشتن ثمره حقیقی و مفید بودن واقعی، شامل این است که ورای خود را بنگریم و با از خودگذشتگی دیگران را خدمت کنیم. هیچ کس به بهشت نمی‌رسد مگر اینکه نفس را انکار کرده باشد.

می دانم که دیگر نمی توانم به سخن گفتن دربارهٔ این موضوع ادامه دهم. اجازه دهید روح خدا درک شما را گسترش دهد و آنچه که گفته شد را برای جان خود به کار بندید. بکوشید تا برای دیگران مفید و کارآمد باشید، تا بتوانند هنگام سختی ها به شما تکیه کنند. از قرار دادن بار خود بر دوش سایرین خودداری کنید و مانند کسانی نباشید که با نیت انجام عمل نیک، باری بر دوش سایرین می شوند. حقیقتاً چنین افرادی تنها صبر و تحمل دیگران را می سنجند، و این عمل روی شخصیتشان تأثیرات منفی به جا می گذارد.

بیاید مانند گیاهان بی ثمر نباشیم و مانند علف های هرز، رشد خود را در آزار و نگون بختی سایرین نجوییم. همان طور که می گویند ماهی بزرگ با بلعیدن ماهیان کوچک رشد می کند و اژدها با بلعیدن مارهای کوچک اژدها می شود؛ به همین منوال عده ای با نابود کردن دیگران رشد می کنند. آه عزیزانم! بهتر می بود چنین کسانی هرگز زاده نمی شدند. بنابراین اگر مایل هستیم با آرامش رخت از این جهان بربندیم، بیاید بکوشیم تا در دوران حیاتمان ثمرات نیکو به بار آوریم. پولس قدیس را در نظر بگیرید؛ هنگامی که مرگ او فرارسید، خدمت خود را به پایان رسانده بود و سرشار از فروتنی و انکار نفس بود. او پر جلال و باوقار روزهای آخرش را به سر بُرد. رسالهٔ دوم تیموتائوس آخرین رساله ای است که پولس نوشته و هنگامی که او کارش را به پایان می رساند، می گوید: «جنگ نیکو را جنگیده ام،

مسابقه را به پایان رسانده و ایمان را محفوظ داشته‌ام. اکنون تاج پارسایی برایم آماده است» (دوم تیموتائوس ۴: ۷-۸)، چه پایان پر جلالی را مشاهده می‌کنیم! حقیقتاً آنان که در حیات خود محتاطانه و پرثمر گام می‌زنند، تنها کسانی هستند که دوران خود را با آرامش به پایان می‌رسانند و جانشان را با یقین به تحولی پربرکت به دستان خدا تقدیم می‌کنند. اما عدهٔ بسیاری هنگامی که به مرگ می‌رسند می‌هراسند، چرا؟ چون شخص می‌گوید من بی‌وفایی کرده‌ام و یا به حدی که می‌توانستم اعمال نیکو انجام نداده‌ام و نجات خود را ترسان و لرزان به عمل نیاورده‌ام (فیلیپیان ۲: ۱۲). در آن زمینه خطا کرده‌ام و در فلان مورد غفلت ورزیده‌ام. پس آنها دشمنان آسایش و آرامش خود هستند. عمیقاً به این حقایق بیندیشید و به این فکر کنید هنگامی که بیش از هر زمان به آسایش نیاز خواهید داشت، چه چیز مسبب آرامشتان خواهد شد. از سخن گفتن دربارهٔ این باب از کلام خدا عبور می‌کنم تا به موضوع امروز برسیم.

مرد مبارک و پاکدامنی که امروز در سوگ او به سر می‌بریم، روحی مشابه پولس قدیس داشت. او مایل نبود بمیرد تا بتواند با مسیح باشد، بلکه مایل بود از فرصت حیات خود در راستای به جا آوردن آنچه نیکوست استفاده کند. دربارهٔ زمانی سخن می‌گوییم که او در این دنیا می‌زیست، چرا که از نعمت حیات برخورداریم تا اعمال نیکو به جا آوریم. اگر دورانی

از زندگی مان با عمل نیکو سپری نشده است، بیایید آن را حیات نپنداریم. پس از اینکه خداوند قلب او را لمس کرد او همواره مایل بود نیکویی را به جا آورد. می توانم درباره گذشته خانواده او سخن بگویم. پدر بزرگ و عموی او هر دو از قضات محترم بودند که نقشی اساسی در زندگی او ایفا کردند. یکی از آن دو او را پرورش می داد و دیگری وی را در زمینه مهارت ها و تعلیم ها تشویق و هدایت می نمود. اما چرا باید در این باره سخن بگویم؛ در حالی که او خود مردی ارزشمند و لایق بود؟ نیازی نیست برای ستایش این مرد، به دوردست ها بنگرم، زیرا فیض و عطایای خدا در او باعث احترام است. در حقیقت معتقدم عده اندکی در موقعیت و سن این مرد در دوران حیات این چنین محبوب بوده باشند و مرگشان تا این حد باعث ماتم مردم شده باشد.

۱. او ذاتا انسانی باوقار و غنی بود، اما همان طور که میلانکتون گفت، علی رغم استعداد های فوق العاده اش، ذات مهربان و ذهن پر محبت او باعث شده بود محبوب مردمان باشد.

۲. او نه تنها در حوزه تخصص خود مردی دانا بود، بلکه دانشمندی کامل محسوب می شد و در تعالیم نیکوی

---

۱. Philip Melancthon؛ فیلیپ میلانکتون (۱۴۹۷-۱۵۶۰) از دوستان و همقطاران مارتین لوتر.

الهیاتی مهارت داشت و در این حوزه به سخنوری و مناظره می پرداخت. او الهیدانی نیکو بود. در دوره‌ای از زندگی خود هنگامی که قصد داشت حرفه‌ای را برای آینده خود برگزیند به الهیدان شدن می اندیشید، اما با این وجود، خانواده او به خصوص عمویش قاضی پل ورتون او را به مسیر دیگری هدایت کرد تا در حیطه حقوق تحصیل نماید و هنگامی که وارد این حرفه شد، چنان رشد کرد که به جهت استعدادها و تخصص و نیز مهارتش زبانزد خاص و عام بود.

۳. درباره خصوصیات او باید بگویم: «وی مردی خوش قلب و دلپذیر بود؛ او مهربان اما قاطع، فروتن اما در هنگام نیاز جسور بود و با شجاعت گام برمی داشت. او حکیمانه عمل می کرد و بین محتاطانه عمل کردن و بیش از حد محتاط بودن از تعادل برخوردار بود. وی در ایستادگی کردن برای عدالت تعلل نمی کرد. او فروتن بود اما ایمان داشت مهارت‌هایش نباید برای آنچه در تضاد با ارزش‌های اخلاقی او و برهم‌زننده صلح وجدانش بود، به کار گرفته شود. او ساده می زیست و مهربان بود، اما بر اصول پاکدامنی و صداقت ایستادگی می نمود. او بدون اینکه دیگران را مورد انتقاد قرار دهد، زندگی منضبطی داشت. او مردی با وجدان و پراز ایمان بود و از کنجکاوی‌های غیرضروری خودداری می نمود. او مهربان بود و حتی در نشان دادن بیزاریش با محبت گام برمی داشت.

در تمام امور، صمیمیت و عدم تمرکز او بر منافع شخصی مشهود بود. این صداقت و پاکدامنی اغلب باعث می شد در کارها موفق شود.»

۴. او در زندگی شخصی بسیار دیندار و زاهد بود. وی همواره زمانی را جدای از کار و وظایف شخصی اش به خدا اختصاص می داد و پیوسته هدایت روح خدا را می طلبید. تمرکز او بر این بود که برای مرگ مهیا باشد. او از موعظاتی که درباره مرگ می شنید، نکاتی را برمی گرفت تا بتواند از لحاظ روحانی برای لحظه مرگ خود آماده باشد. وی پیش از مرگ در دو یا سه دوره به دنبال عمیق تر کردن رابطه خود با خدا بود. با هر کسی سخن می گفت، در این باره می پرسید تا بداند چگونه می تواند به خدا نزدیک شود و همواره آماده بود تا در این خصوص با دیگران گفت و گو نماید.

۵. نگاه داشتن روز شنبات برای او مایه آرامش و شادمانی بود. عادت داشت که پس از شنیدن موعظه به محلی خلوت برود و روی پیغامی که دریافت کرده بود، به تعمق پردازد تا پیغام خدا وارد روح او شود. افسوس! چرا که بسیاری از مردم از این امر غافل اند. بنابراین موعظت زیادی در شهر به هدر می رود. چه بذرهایی که بی فایده پاشیده می شوند! آیا بدون هضم کردن، تغذیه روحانی میسر است؟ برای اینکه غذای روحانی دریافت کنیم باید آنچه شنیده ایم را هضم کنیم؛ یعنی دوباره پیغام خدا را به ذهن آورده، درباره آن بیندیشیم تا به بخشی از وجودمان

تبدیل شود. او هر روز شَبَّات به این امر می پرداخت.

۶. او همواره با دیگران رفاقت داشت و می کوشید تا هر کس که با وی همکلام می شود، بتواند به شخص نیکوتری مبدل گردد. او با عدهٔ محدودی گفت و گو می کرد، اما به خاطر ثمرات نیکویش به همگان سود می رساند. او رابطهٔ مخفی و پنهانی با کسی نداشت، اما تلاشش بر این بود که به دیگران نیکویی کند یا نکات نیکویی را از دیگران بیاموزد. در جامعه‌ای که او در آن می زیست، افراد بسیاری هستند که ممکن است تمام روزهای عمرشان به خاطر اینکه او را شناخته‌اند خدا را متبارک بخوانند.

۷. دربارهٔ نقش رهبری او، در مکانی که زندگی می کرد، فکر نمی‌کنم بتوانیم قضاوتی داشته باشیم. اما می‌توانم شهادت دهم که او فرمانداری وفادار بود. او چنان از شهری که در مسند فرمانداری آن گماشته شده بود مراقبت می کرد که حتی پس از فوت، ۲۰۰ سهم را برای شهر خود به میراث گذاشت تا فقرا بتوانند برای خود شغلی فراهم کنند.

۸. او در مقام رهبری سازمانی که در آن فعالیت می کرد، متعهدانه می کوشید تا بتواند عملکردی مفید داشته باشد. وی شدیداً در مقابل فعالیت‌های نادرست می ایستاد و فکر می‌کنم با مرگش نهادی که در آن فعالیت می کرد، شخص مهمی را از دست داده است. آرزو دارم آن سازمان بتواند رشد

کند تا دیگر فقدان شخصی ارزشمند مانند آقای شِرلند<sup>۱</sup> را تجربه نکند.

۹. او در نقش خود به عنوان یک رهبر در نورت همپتون<sup>۲</sup> به عضویت پارلمان درآمد. هر کس که او را می‌شناخت با استعدادها و روحیات وی آشنا بود و او را شخصی متعهد و ثابت قدم می‌دانست. این حقیقت نشان می‌دهد امروز چه عزیزی را از دست داده‌ایم.

او تقریباً در سنین جوانی این جهان را ترک کرد و حتی به میان سالی نرسید، با این وجود در دوران کمی که در میان ما زیست، کارهای نیکوی فراوانی را به انجام رساند. خدا به نحوی عالی او را برای مسئولیت‌هایی که به وی محول شده بود، مهیا ساخت و روحی به وی بخشید که همواره او را به سوی استفاده از هر فرصت برای انجام کارهای نیکو سوق می‌داد. دوستان عزیزم! از دست دادن چنین اشخاصی همواره باعث تأسف و غم‌انگیز است. بنابراین باید عمیقاً به این نکته توجه داشته باشیم، جامعه از حضور او محروم شده است و شهر و نواحی اطراف آن قطعاً فقدان او را احساس خواهند کرد. به همین منوال جامعه‌ای که او فرماندارش بود، فقدانش را حس می‌کند و خانواده‌اش برای رهبر خانه دلتنگ خواهد شد. او حکیمانه وظایفش را به انجام می‌رساند و با

---

1. Sherland

2. Northampton

مهارت، مسئولیت‌های خانوادگی‌اش را به عمل می‌آورد. او عطایا و استعدادهایی فراتر از حد معمول داشت؛ وی ذهنی مانند یوشع داشت که می‌گوید: «همین امروز برای خود برگزینید که را عبادت خواهید کرد» (یوشع ۲۴: ۱۵)، او خرسند بود که توانسته است با خانواده‌ای دیندار وصلت کند و همسری نیکو داشته باشد.

اکنون دربارهٔ کلیسا باید بگویم، با وجود اینکه او در زمینهٔ حقوق فعالیت می‌کرد، کلیسا قطعاً فقدان وی را احساس خواهد کرد. او عمیقاً و صمیمانه راه ایمان و دین را حمایت و پیام آن را گسترش می‌داد و علاقه‌اش به کلیسا را از طریق میراثی که پس از مرگ برای کلیسای خدا به یادگار گذاشت، به خوبی نشان داده است. او چهارصد پوند را در راستای تأمین هزینه‌های کلیسا هدیه داد و صد پوند را به حمایت از تحصیل دانش‌آموزان نیازمند اختصاص داده است، همچنین وی همواره در محل زندگی‌اش مشوق خادمین نیکوی خدا بود. او حقیقتاً مرد خدمت و منفعت رساندن بود و از این رو که خدا را در حیات خود احترام می‌نمود، خدا نیز در مرگش او را احترام کرد، چون همان‌طور که می‌بینید اشخاص محترمی مطابق علاقه‌ای که به ایشان داشتند امروز گرد هم آمده‌اند.

مرگ او مانند مرگ مردان قوی در گذشته بود، او با بیماری‌اش دست و پنجه نرم کرد ولی این کار را با صبری عظیم به انجام رساند. وی در دوران بیماری سخنان پولس

را بر زبان می آورد و خطاب به عزیزانی که از روی محبت دائماً به فکر احیای او بودند می گفت: «شما مانع می شوید به بهشت و جلال برسیم.»

علی رغم اینکه او شخصی پرتمر بود و می کوشید تا ثمرات نیکو به بار آورد، در دوران بیماری گاهی با افسوس می گفت: «آه! نتوانسته ام تا جایی که می بایست حکیمانه گام بردارم. به حد کافی محتاط نبودم تا از هر فرصتی برای به عمل آوردن نیکویی و دریافت نیکویی استفاده کنم.»

دوستان عزیزم! آیا رواست چنین مردی که محتاط، پرتمر و نیکو زیسته است، این گونه اعتراض کند؟ ما در پاسخ باید چه کنیم؟ عزیزانم! کسانی که قلب خود را با آتش عشق خدا گرم ساخته اند، حتی غیرت خود را کاستی می پندارند و آنچه نیکو و پرتمر به نظر می رسد را ناکافی می انگارند. عشق، محبتی بی پایان است. پس او این سخنان را با بی توجهی به زبان نیاورد، اما محبت، حقیقتاً محدودیتی ندارد. به همین دلیل او همواره به دنبال فرصت بود تا بیشتر نیکی کند.

عزیزانم! از شما استدعا دارم این الگوی نیکو را به کار بندید. خدا نه تنها بر اساس آنچه می شنویم، بلکه بر اساس آنچه می بینیم ما را داوری خواهد کرد. بنابراین همان طور که شخصیت روحانی پولس قدیس و مرد محترمی که حالا در حضور خداست را در نظر می گیریم، بیایید بکوشیم تا در جان خود چنین منش و آرزوهای مقدسی پرورش دهیم. پولس

اکنون به آرزویش رسیده است، او رفته و اکنون با مسیح، که بهترین است به سر می برد. او مایل بود از جلال و شادمانی که به آن چشم دوخته بود، دور نماند. پس بیایید بکوشیم تا در هدایت خداوند و با به کارگیری راه های سودمند، آرزویی مشابه پولس داشته باشیم. بیایید در این فرصت برای ابدیت مهیا شویم. این فرصت کوتاه بین ازل تا ابد در اختیارمان قرار گرفته است تا اعمال نیکو به جا آوریم. بنابراین بیایید سرمایه خود را در روح قرار دهیم و هر فرصتی را که از آن برای نیکویی استفاده نمی کنیم، از دست رفته قلمداد کنیم. فرصت ها منبع الهام خدا هستند. زمان کوتاه است، اما فرصت ها هم انگشت شمار. بیایید از تمام فرصت ها استفاده کنیم. اکنون زمان پرستش است. اکنون زمان کاشتن بذر روحانی است. آیا باید هنگامی که زمان برداشت فرا می رسد، تازه به فکر کاشتن بیفتیم؟ برخی هنگامی که می میرند شروع به کاشتن می کنند؛ حال آنکه آن زمان، هنگام برداشت است. تا فرصت باقی است بیایید اعمال نیکو به جا آوریم، به خصوص آنچه خداپسندانه است.

فرصت ها و مکان هایی که خدا ما را به آنجا فرامی خواند در نظر بگیرید؛ فرصت هایی که در اختیار داریم را در نظر بگیرید، امکاناتی که از آن برخوردار هستیم را مد نظر داشته باشید و بدانید که فرصت نیکویی کردن کوتاه است. بنابراین بیایید تا جایی که می توانید نیکویی کنیم. با کوشیدن در این

راه نهایتاً پادشاهی که مرد برکت یافته خدا، پولس، در این آیات بدان اشاره کرده است را دریافت خواهیم نمود. پس اگر مایلیم روزهای خود را با شادمانی و آرامش به پایان رسانیم، بیایید همین حالا پایه‌های مرگ آسوده و آرام خود را بنا کنیم. مرگ نیکو، آن‌طور که عده‌ای می‌اندیشند موضوعی ساده نیست، بلکه نیکو مردن روندی روزمره است. پس بیایید همه روزه کارهای نیکو به انجام رسانیم تا در هنگام مرگ آسوده باشیم. هر روزه با توبه کردن نیش گناه را از جان به در آورید تا هنگامی که مرگ فرارسید، کار ناتمامی باقی نمانده باشد. نیکو مردن عملی است که تمام دوران زندگی را دربر می‌گیرد. کسی که روزانه نمی‌میرد، نمی‌تواند مرگ خوبی را تجربه کند؛ همان‌طور که پولس می‌گوید: «من هر روز به کام مرگ می‌روم» (اول قرنتیان ۱۵: ۳۱). او می‌کوشید دل‌بسته این جهان و چیزهای دنیوی نباشد. اگر این چنین کنیم و روزانه به کام مرگ برویم، مرگ آخر برایمان آسان خواهد بود! کسی که به بطالت این جهان و به مرگ و به بودن ابدی با مسیح می‌اندیشد و روزانه به کام مرگ می‌رود؛ می‌تواند با آرامش، دوران خود را در این دنیا به پایان رساند. اما حال که فرصتمان به انتها رسیده است، سخنانم را خاتمه می‌دهم. بیایید از خداوند بطلبیم که آنچه درباره پولس رسول و این مرد نیکو که امروز در خاکسپاری اش کنار هم جمع شدیم گفته شد، در ما اثر کند.



## ریچارد سیبِز (۱۵۷۷-۱۶۳۵)

ریچارد سیبِز ملقب به «خداشناس آسمانی»، مردی بود که به راستی از تفحص و شناخت خدا بسیار لذت می برد. تا قرن ها بعد نیز ذوق او به همگان سرایت پیدا کرد. او از خدای حَی به عنوان خورشیدی حیات بخش و تابان و گرمابخش صحبت می کرد که «از گستراندن نور خود و اثرگذاری بر چیزهای پست، به جهت بارور کردنشان، خشنود می شد. این خوبی، نشات گرفته از ذات خداست. از این رو مانند چشمه آبی جاری یا سینه ای است که اشتیاق دارد شیر خود را جاری کند.»

درک ماهیت خدا، به عنوان سرچشمه ای آکنده از نیکویی و محبت، او را به عنوان خواستنی ترین الگو و پُرتره از خدا

تبدیل می‌کند. زیرا همان‌طور که سیب‌ز می‌گوید: «آنانی که به واسطهٔ روح خدا رهبری می‌شوند، به شباهت او درمی‌آیند؛ ایشان نیز خوش‌مَشْرَب و توسعه‌دهندهٔ خوبی و محبت هستند.» به عبارت دیگر، با شناخت محبت خدا، آدمی خود به محبت تبدیل می‌شود؛ از این رو، ریچارد سیب‌ز با درک اینکه خدا کیست، به واعظ و نویسنده‌ای با جذابیتی گیرا و مسحورکننده تبدیل شد.

وی هرگز ازدواج نکرد، اما با نگاهی به زندگی او می‌توان پی برد که او مردی با توانایی فوق‌العاده در ایجاد رفاقت‌های صمیمانه و ماندگار بود. یک بار چارلز اسپرِجن<sup>۱</sup> به شاگردان خود گفت عاشق ملاقات با خادمین و مبشرینی است که چهره‌هایی گرم و دوستانه دارند؛ آنانی که روی پیشانی‌هایشان «خوش‌آمدید» نوشته شده، نه آنهایی که نوشته شده «هشدار! سگ نگهبان اینجا است!» وی احتمالاً در حال توصیف مهربانی ریچارد سیب‌ز بوده است.

ریچارد سیب‌ز در روستای کوچکی در سافولک<sup>۲</sup> از یک تعمیرکنندهٔ چرخ متولد شد. افراد کمی انتظار داشتند که ریچارد جوان، به فردی تاثیرگذار بدل شود. با این وجود، خیلی زود مشخص شد که او از توانایی‌های قابل توجهی برخوردار است؛ از جمله قایقرانی در کمبریج. در بیست و چهارسالگی، استادیار دانشکدهٔ یوحنا یوحنای قدیس شد. اگرچه در این حرفه

1. Charles Spurgeon

2. Suffolk

نیز خوش درخشید، با این حال، توانمندی او در وعظ باعث شهرتش گردید.

دیری نپایید که وی به عنوان مدرس در «کلیسای تثلیث اقدس کمبریج»<sup>۱</sup> انتخاب شد؛ جایی که به خاطر ازدحام جمعیت، برای شنیدن موعظه‌های او مجبور به ساختن یک سالن شدند. بعد از گذشت چند سال به عنوان واعظ، در «گریز این»<sup>۲</sup> منصوب شد که یکی از انجمن‌های حقوق لندن بود. نتیجه این انتصاب تاثیرگذاری بر افراد بسیاری بود. مسیحیان پیوریتن برای شنیدن موعظتاش گرد هم می‌آمدند. همان‌طور که او یک بار گفت فیضی که در مسیح است، عظیم‌تر از گناهی است که در ما وجود دارد. تلاش او همیشه بر این بوده است که دل شنوندگان موعظت خود را به سوی مسیح بکشانند. او معتقد بود که این وظیفه ویژهٔ خادمان است که «به مسیح چنگ انداخته و زیبایی و غنا و کرامت او را آشکار سازند.» نتیجه اینکه، موعظت وی چنان جذاب بود که ایمانداران به ریچارد سیبیز لقب «شکرشکن» و «قطرهٔ عسل» دادند. به نظر می‌رسد گناهکاران سرسخت، عامدانه از شنیدن موعظت او فاصله می‌گرفتند تا مبادا ایمان

---

1. Holy Trinity Church in Cambridge

۲. Gray's Inn؛ یکی از دادگاه‌های حقوقی تاریخی در لندن که حق آموزش حقوق را دارد.

بیاورند. یکی از شنوندگان موعظت او، همفری میلز،<sup>۱</sup> تجربه خود را از خدمت سیئز ثبت کرده است:

«من سه سال آژگار، مجروح و زیر بار احساس گناه بودم؛ با این وجود، در آیین‌های کلیسایی شرکت کرده و سعی می‌کردم در انجام تکالیف دینی ثابت قدم باشم. از این طریق، در پی بهشت بودم؛ و زمانی رسید که آن قدر درگیر ظاهر و امور تشریفاتی مذهبی شدم که همه کسانی را که موهای بلندتر از معمول تا روی گوش، یقه‌های چین دار بزرگ، جواهرات زینتی و لباس‌های مد روز می‌پوشیدند را گمراه و مردود می‌دانستم. با این حال، ذهنم آشفته و وجدانم ناآرام بود. اغلب گریه سر می‌داده و با زاری و جدیت دعا می‌کردم، اما آرامش نداشتم. تا اینکه سخنان دکتر سیئز، آن مقدس شیرین سخن را شنیدم! به واسطه خدمت او بود که در جانم به آرامش رسیدم. موعظه‌های شیرین او، قلبم را به تپش درآورد و حیات انجیل را دریافتم. به خاطر او روحیه پیدا کردم، زیرا از طریق او بود که خدا را ملاقات و به مسیح تکیه کردم و چشمانم را از دنیا برداشتم. این‌گونه بود که گرمای دوباره، به قلبم بازگشت و تمام آمال و آرزوهایم به سوی آسمان کشیده شد.»

در سال ۱۶۲۶، ریچارد سیئز به عنوان استاد کاترین هال در

---

1. Humphrey Mills

کمبریج منصوب شد. به این ترتیب، در دهه پایانی زندگی خود از نفوذی قابل توجه برخوردار بود و از این نفوذ، برای ترویج الهیات مسیح محور بهره برد. وی به دنبال این بود که واعظان امین پیوریتن را در منصب‌های تعلیمی کلیسا در سرتاسر کشور قرار دهد. او شخصا تعدادی از خادمین جوان را پرورش داد از جمله: توماس گودوین<sup>۱</sup>، جان کاتن<sup>۲</sup>، جریمایا باروز<sup>۳</sup>، جان پرستون<sup>۴</sup> و فیلیپ نای<sup>۵</sup>. همچنین او از طریق موعظات چاپ شده خود بر افراد بی‌شماری تاثیر گذاشت. باید بگویم که ریچارد سیبیز نخستین پیوریتنی نبود که آثارش را خواندم (نخستین شخص جان اُون<sup>۶</sup> بود). با این حال من باور دارم که بهترین معرفی برای پیوریتن‌ها، ریچارد سیبیز می‌باشد.

زمانی که دانشجو بودم، یکی از آثار او به نام «نی کبود» را خواندم و از آن زمان تاکنون، او یکی از نویسندگان مورد علاقه من است. اسپرِجن به درستی می‌گوید: «ریچارد سیبیز هرگز وقت دانشجویان خود را هدر نمی‌دهد، او با یک دست خود الماس و با دست دیگر مراورید می‌افشانند.» مطالعه آثار سیبیز مانند نشستن در زیر آفتاب است، او به قلب شما وارد شده و آن را دلگرم به مسیح می‌سازد.

مایکل ریوز

1. Thomas Goodwin

2. John Cotton

3. Jeremiah Burroughs

4. John Preston

5. Philip Nye

6. John Owen

مکاشفہ

اگر از خواندن این کتاب کوچک لذت بردید، شما را تشویق می‌کنیم تا مجموعه کامل پیوریتن‌های جیبی را نیز که در «نشر مکاشفه» ترجمه و منتشر شده تهیه و مطالعه کنید. لطفاً برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این عناوین و سایر عناوین تهیه‌شده در «نشر مکاشفه»، به وب‌سایت ما مراجعه کنید:

[www.mokashefeh.com](http://www.mokashefeh.com)



کتاب «مسیح بهترین است» اثر ریچارد سینز  
(۱۵۷۷-۱۶۳۵) تفسیری از فیلیپیان ۱: ۲۳-۲۴ است.

سینز، پیوریتنی عمیق و سخنوری عالی که از همان سن کودکی عاشق کتاب بود و همین باعث شد تا برخلاف علاقه پدر مسیحی خود، چرخ‌سازی، حرفه خانوادگی خود را رها کرده و در سن هجده سالگی برای تحصیل به دانشکده یوحنا قدیس در کمبریج برود.

موعظات شخصی به نام پُل بینز باعث شد تا او در سن ۲۶ سالگی به مسیح ایمان آورد و خود تبدیل به واعظی مهم در بین پیوریتن‌ها شود. شهرت سینز، در موعظات عالی و مسیح‌محور است؛ او در بین تمام پیوریتن‌ها به عنوان واعظی حکیم و شجاع معروف بود که تا امروز نیز مسیحیان زیادی از موعظات او همچنان بهره می‌برند.



BANNER  
of TRUTH

